

## (مدافعه بر مقاله خصم): از عبدالسلام آخوندزاده، شیخ الاسلام قفقاز

هادی هاشمیان

تاریخ سالهای خفقان، و سرکوب علما و دانشمندان دینی قفقاز که اهداف آن عقیدتی بوده است، خاستگاهی جز مسلمانی و اسلام خواهی نداشته است که با نقشه‌های سراسر شورانه به بوته فراموشی و حتی نیستی سپرده شده‌اند که اگر آثار کوچک و باقیمانده آنها نیز پیدا نمی‌شد، هرگز با چهره روحانیون جهادگری که جان خویش را در طبق اخلاق و ایثار گذاشته بودند، آشنا نمی‌شدیم. از چهره‌های مشهور روحانیون حوزه قفقاز که در رشد، ترقی و توسعه تمامی اقوام قفقاز از جمله آذربایجان نقش بسزائی داشت، عبدالسلام آخوندزاده شیخ‌الاسلام قفقاز است که وی علم و عمل را در شناساندن اهداف عالی اسلام با مبارزه و ستیزه‌جویی در برابر الحاد، نقش مهمی ایفا نموده است. عبدالسلام آخوند زاده

عبدالسلام آخوندزاده، معروف به شیخ الاسلام. از علمای معروف شیعه، قفقاز در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری می‌باشد. وی در سال ۱۸۴۳ م / ۱۲۲۳ ش، در شهر «سلیمان» آذربایجان به دنیا آمد. از کودکی به خاطر علاقه‌مندی خانواده‌اش به علوم دینی در نزد پدرش که خود از علمای با فضل منطقه بود، به تحصیلات اسلامی پرداخت.

آخوندزاده در شهر «سلیمان» در مدرسه علوم دینی، نزد استادان فن به آموختن دروس رایج، چون ادبیات، فقه، اصول پرداخت. در سال ۱۸۶۱ م / ۱۲۴۱ ش، راهی تفلیس شد و در مدرسه دینی وابسته به اداره روحانی مسلمانان قفقاز به تدریس زبانهای عربی و فارسی پرداخت.

آخوندزاده معلم خود در همین مدرسه به مدت هفت سال حدیث، فقه، کلام، حکمت و فلسفه آموخت.

مدافعه بر مقاله خصم: از عبدالسلام آخوندزاده، شیخ الاسلام قفقاز / هادی هاشمیان

در سال ۱۸۷۵م / ۱۲۸۵ش، از طرف «سمناریای گوری»<sup>۱</sup> گرجستان به عنوان مدرس علوم دینی مشغول تدریس شد. وی در این مکان به تربیت شاگردانی همت گماشت که بسیاری از آنان بعداً خود از استوانه‌های علمی آن منطقه بشمار آمدند.

آخوندزاده در سال ۱۸۹۴ / ۱۲۷۴ش، در سن ۵۱ سالگی برای اولین بار از آذربایجان به عالی‌ترین درجه دینی، یعنی شیخ‌الاسلامی نائل آمد. وی همچنین در همین سال به ریاست اداره روحانی مسلمان قفقاز، انتخاب و تا آخر عمر در این سمت مشغول فعالیت‌های دینی بود.

شیخ‌الاسلام در ۱۸ نوامبر ۱۹۰۷م مطابق ۲۷ آبان ۱۲۸۷ش در شهر تفلیس درگذشت ایشان تألیفات متعدد و متنوعی در ادبیات، فقه، تاریخ، احکام، تعلیم اطفال، سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام دارد که از وسعت معلومات و توجه او به مسائل زمانش حکایت دارد. بعضی از آثار وی عبارتند از:

۱- مفتاح‌لسان فارسی - یا خودآموز زبان فارسی، (چاپ ۱۸۹۱م).

۲- صرف مختصر.

۳- خط تعلیق و نستعلیق.

۴- وعظ و نصیحت (چاپ ۱۹۰۳م).

۵- رساله الاحکام (چاپ ۱۹۰۳م).

۶- عمدة الاحکام (چاپ تبریز ۱۳۰۰م).

۷- معلم الاطفال (چاپ ۱۸۰۷م).

۸- تاریخ پیغمبران مقدس (چاپ باکو ۱۸۹۳م، ۱۹۰۱م، ۱۹۹۳م).

۹- ردی برایقان (تفلیس ۱۳۱۴).

۱۰- مدافعه بر مقاله خصم در خصوص مطالب با بیان (چاپ تفلیس ۱۳۱۴ق).

آئین باب و مخالفت شیخ‌الاسلام

آئین بابیت که بنیان‌گذار آن میرزا علی محمد شیرازی است از همان آغاز پیدایش، با مخالفت شدید و گسترده ملت مسلمان و شیعه رو به رو شد.

مخالفت با باب به دلیل تشخیص و نفوذ علمی و اجتماعی علما، بروز ظهور بیشتری از مخالفت توده مردم را داشت. زمانی که برخورد مسلمانان با باب چنین بود، طبعاً برخورد آنان با کسانی چون حسینعلی بهاء،<sup>۲</sup> مؤسس بهائیت نیز که مدعیان خود را روی ادعاهای باب بنا کرده بود، بهتر از باب نبود.

۱. انیستوی علوم تربیتی در گرجستان که به تربیت آموزگاران برای تدریس در مدارس محلی می‌پرداخت.

۲. پس از مرگ علی محمد باب، اختلافات و تفرقه‌های فراوانی به وجود آمد. مهم‌ترین اختلاف در بین دو تن از پیروان او، میرزا یحیی‌خان صبح‌ازل و میرزا حسینعلی بهاء، رخ داد که آیین او را به دو شعبه اساسی تقسیم کرد: فرقه ازل؛ یعنی پیروان صبح‌ازل که به آیین باب وفادار و استوار ماندند، و فرقه بهائی که به بهاء رو آوردند و او را مصلح کل و «من یظهره الله وعده داده شده در کتاب بیان» پنداشتند.

مدافعه بر مقاله خصم: از عبدالسلام آخوندزاده، شیخ الاسلام قفقاز / هادی هاشمیان

حسینعلی بهاء، با نوشتن کتاب «ایقان» که پر از اغلاط لفظی و معنوی بود، باعث مخالفت‌های شدید علمای اسلام شد.

به اعتقاد بهائیان «ایقان» نیز مانند دیگر آثار بهاء‌الله، وحی منزل از خداوند بر او بوده است. مطالب ایقان در اثبات دعای سید علی محمد باب و حسن اعتقاد و ایمان نسبت به اظهارات سید باب می‌باشد. عبدالسلام آخوند زاده پس از ادعاهای وافی و بی اساس حسینعلی بهاء در «ایقان» مانند اندیشمندان مسلمان، برای جلوگیری از گمراهی مردم با قلم و بیان عالمانه به افشای کتاب ایقان پرداختند و خطر انحراف آن را گوشزد کردند.

وی در رساله‌ئی بنام: «رد برایقان»<sup>۱</sup> با دلائل متقن، تمام مباحث مطرح شده در ایقان را بی‌اساس و کذب محض دانستند.

شخصی به نام محمدرضا قناد شیرازی مشهور به «رضا قناد»<sup>۲</sup> که از حامیان و مریدان بهاء بوده با قلم تند و عامیانه در رساله‌ئی که به شیخ الاسلام فرستاده است جوابگوی تعرضات شیخ شده است. عبدالسلام آخوندزاده با قلم ساده و روان در عین پختگی با براهین و استدلالات جوابی به رساله آن به نام «مدافعه بر مقاله خصم» نوشته است.

استاد محیط طباطبایی در اهمیتت رسائل شیخ الاسلام می‌نویسد:

«... تا آن که شیخ الاسلام آخوندزاده قفقازی رساله اول و دوم خود را در انتقاد جنبه فکری و استدلالی ایقان تدوین کرد و عبدالبهاء و میرزا ابوالفضل را در پی هم برانگیخت تا به پاسخ گوئی بپردازند، دریافتند که زمینه برای طرح موارد قابل انتقاد لفظی کتاب آمده است.»<sup>۳</sup>

مخالفت شیخ الاسلام با مبانی فکری با بیان، کینه شدید سران باب و بهاء را بر ضد وی برانگیخت و

۱. به سال ۱۳۱۴ ه. ق. در تفلیس چاپ شده است.

۲. محمدرضا قناد شیرازی، (پدر بزرگ عباس هویدا)، از با بیان قدیمی بود که گفته می‌شود پس از آشکار شدن دعای میرزا محمدعلی باب در شیراز به وی گردید. وی بعد در اختلافی که میان حسینعلی بهاء و برادرش، یحیی صبح ازل، بر سر جانشینی باب و ریاست با بیان افتاد، جانب بهاء را گرفت و در جرگه یاران و هواداران وی درآمد به طوری که پس از تبعید بهاء (توسط دوت ایران) به بغداد به او پیوست و در زمان تبعید وی توسط دولت عثمانی از بغداد به اسلامبول و سپس ادرنه و عکای فلسطین نیز، همه جا از همراهان و خادمانش بود و پیشاپیش کجاوهایش می‌دوید. همسرش نیز که زنی آذری زبان و اهل تبریز بود با میرزا رضا در سفر ادرنه و عکا همراه بهاء بود. پس از مرگ بهاء نیز، میرزا رضا «از حواریون عباس افندی» یعنی همان سر عبدالبهاء پسر و جانشین بهاء محسوب می‌شد و به قول فاضل مازندرانی (مبلغ و نویسنده مشهور بهائی) از مخلصین مستقیمین اصحاب آن حضرت بود. تا درگذشت و در عکا دفن شد. ادوارد براون نوشته است: محمدرضا شیرازی یکی از چند تن رازدار بهاء‌الله است که پس از وی عهده‌دار حفاظت رسالت اسرار بهائیت می‌شود. وی یکی از نه تن بهائینی بود که عباس افندی، دو روز پس از مرگ پدرش بهاء وصیت‌نامه (دست کاری شده) پدر را در حضور آنان گشود و امر به خاندان آن کرد. «هاشمی، سیدرضا، ردای الحاد و وابستگی در تبار «هویدا»، زمانه ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) سال ششم، شماره ۶۱، مهر ۱۳۸۶، ص ۳۸.»

۳. ماهنامه گوهر، سال ۶ فروردین ۱۳۵۷، شماره مسلسل ۶۱ صفحات ۲۳ - ۱۵.

مدافعه بر مقاله خصم: از عبدالسلام آخوندزاده، شیخ الاسلام قفقاز / هادی هاشمیان

میرزا ابوالفضل گلپایگانی<sup>۱</sup> از طرف بهاء مأمور نوشتن رد بر رسائل شیخ الاسلام قفقاز شد. گلپایگانی در مدت شش ماه در قاهره کتابی به نام «فوائد» نوشتند و شیخ الاسلام قفقاز را در طریق مکذبین سلف، دست آویز ارباب حجود، متهم کرد.

در مقدمه کتاب «فوائد» شخصی بنام روح الله مهرباخانی با اشاره به جریان اصلی نوشتن «فوائد» می نویسد: «داستان تألیف آن به این قرار است که در حدود سالهای ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ ه. ق. شیخ عبدالسلام شیخ الاسلام تفلیس (قفقازیه)، در طی مطالعه کتاب ... ایقان جزوه‌ای را در رد مطالب آن تحریر نموده، شخصی این جزوه را که هنوز خطی بود از شیخ گرفته برای یکی از دوستان فرستاد. سپس این جزوه به دست ... رضا قناد که از ملازمین حضور ... در عکا بود ... رسید ... رضا جوابی بر آن جزوه شیخ نوشت و آن جواب برای شیخ الاسلام ارسال شد. ... چون ... رضا اهل فضل و تألیف نبود آن رساله مجمل و ساده تحریر شده بود، ملاحظه آن رساله جناب شیخ را باعث آن تصور شد که ... آنچه در آن رساله تحریر شده جوابی ندارد... اول رساله اولی را که مطالعه کتاب ایقان نام داده بود شامل ۲۲ صفحه به خط نسخ درشت در سال ۱۳۱۴ ه. ق. طبع و نشر نمود ... سپس رساله مفصل تری به نام «مدافعه بر مقابله خصم» تحریر نمود، این رساله شامل ۹ فصل به نام ۹ مدافعه بوده و در طی ۸۴ صفحه به خط نستعلیق در همان سال طبع و نشر شده است. ... وقتی که این دو رساله به نظر مرکز ... رسید اراده که جوابی بر آنها نوشته شود، لذا لوح ذیل را به خط صادر و برای جناب [ابوالفضل گلپایگانی] ارسال ... [شد]

... چون در خدمات و زحمات تمکن تام و ملکه و اهتمام حاصل نموده‌اید ... لهدا با زحمت تکلیف به آن جناب می‌شود و چاره‌ای جز این نه. شیخ الاسلام قفقاز چون در ایام مشاهده نموده است که محکمه‌الله در آن صفحات بلند گشته و راتحه رحمن منتشر شده، نائره حسدش شلعه‌ور شد و رد اعلی الحق کلماتی چند تلیف نمود، جناب آقا رضا چیزی در جواب مرقوم داشتند. حال دوباره شیخ مذکور چیزی تازه مرقوم ارسال شد ملاحظه فرمائید. اگر چنانچه حوصله داشته باشید جواب لطیف مقتضی مرقوم فرمائید بسیار به موقع است و یقین است که روح القدس تأیید شدید فرماید و نفحات الهام مشام را معطر خواهد نمود... علیه و علی کل ثابت علی العهد القویم ع.ع.

جناب ... کتاب فوائد را در طی شش ماه قمری تألیف نموده و در عزه شوال ۱۳۱۵ ه. ق آن را به انجام برد. در موقع تألیف آن ساکن قاهره بود و در سرای جواهری اقامت داشتند. بعد از تألیف نسخه‌ای که از

۱. وی از افراد ممتاز فرقه بهائی است، به طوری که کتاب «فوائد» او را مفصل‌ترین و بالاترین کتاب استدلالی و نظری بهائیه می‌دانند. وی در این کتاب، آیات قرآن و روایات اسلامی را تحریف و تأویل کرده، و با توجیهاات التفاضلی آنها را به مسلک بهایی تطبیق نموده است. وی در سال ۱۲۶۰ ه. ق در گلپایگان متولد شد و در سال ۱۲۹۳ بر اثر ملاقات با فاضل قاینی و دیگران در سن ۳۳ سالگی بهائی شده است، و به تبلیغ این مردم پرداخته است؛ او نخست از طرف حسینعلی بهاء و سپس از طرف عباس افندی، مأمور نوشتن کتابهایی شد. از جمله آنها کشف الغطا، دُررهبیه، برهان لایع، رساله ایوبیه و رساله اسکندریه است. در سال ۱۳۳۲ ه. ق در سن ۶۲ سالگی در مصر درگذشت. «یا بی‌گری و بهائی‌گری»، ص ۸۱.

مدافعه بر مقاله خصم: از عبدالسلام آخوندزاده، شیخ الاسلام قفقاز / هادی هاشمیان

کتاب حضور مرکز ... [حسینعلی بها] ارسال شد.

آن [بهاء] فقط در دو جا اصلاح مختصری به عمل آوردند یعنی عبارات [گلپایگانی] را به لحن ملایم‌تری تبدیل فرمودند. سپس در روز یکشنبه ۲۷ شوال همان سال که مصادف با نوروز بود و جمعی از احباء ... حاضر بودند ورود نموده بیاناتی بدین مضمون فرمودند. قدیری دیر شد. چیزی نوشتیم رساله‌ای آقا میرزا ابوالفضل نوشت، بسیار خوب نوشت خوشم آمد.<sup>۱</sup>

ابوالفضل گلپایگانی در اول کتاب «فوائد» در پاسخ شیخ الاسلام می‌نویسد:

... در سنه ماضیه رساله‌ای ملاحظه شد که جناب مستطاب میرزا شیخ الاسلام مدینه تفریس و سائر بلاد قفقازیه ... به وسادة المشیخه الاسلامیه در رد ... ایقان تألیف نموده و انتقادی چند در لباس سوال در آن درج فرموده‌اند. نگارنده این اوراق نظر به اینکه جواب مسائل ملل و رد اعتراضات اعم بر این امر اعظم به کرات از قلم اعلی به افصح قول و ابلغ بیان نازل شده جز آنکه اکابر احباب در رسائل استدلالیه متعدد دلائل حقیقت این ظهور اقدس را واضح و میرهن داشته‌اند و راه احتیاجی بر نفس باقی نگذاشته‌اند و هم به سبب حدود حوادث خطیره ملکیه و اشتغال به تألیف رسائل و مقالات علجیه این عبد اقبال ننموده و فراغت نیافت که جواب ایرادات ایشان را معروض دارد و هم را از یقین و ضلالت را از هدایت ممتاز نماید. تا آنکه این در سنه معلوم شد که یکی از افراد احباب که اگرچه من حیث الایمان در صفوف اولی اوقاف و مشهود است و لیکن من حیث الوصوف در عداد کسبه مذکور و به شغل قنادی معروف و مشهود جوابی بر وفق ذوق خود به رساله مذکور مرقوم داشته و به حکم کریمه، «فارجع البصر هل تری من فطور» حضرت شیخ را به مراجعت نظر در کتاب مستطاب ایقان دعوت نموده، بل جسارتی بزرگتر کرده و به عصبانی عظیم مرتکب شده که در طی مقال گاهی عنان قلم را به صوب نصحیت معطوف داشته ... و لکن حضرت شیخ از نصائح آن مومن بی‌غرض متغیر گشته و به کمان اینکه معارف عباد این ظهور اعظم بر محتویات رساله آن مومن محترم مقصود است وقت را مغنم و بحال اعتراض را واسع و فسیح شمرده‌اند و به تصور اینکه جواب مسائل ایشان در غایت صعوبت است و اشکال بل در حیز ممتنع و محال در نهایت اطمینان خاطر و فراغت بال رساله دیگر تألیف فرموده و مطبوع و منتشر داشته‌اند. غافل که در کنانه فارسال این میدان بهام ثاقبه و نصال نافذه است.

... و بالجمله چون این عبد در سراپای رساله شیخ الاسلام به وقت نظر نمود ملاحظه شد که قطع نظر از اینکه حضرتش در اعتراض بر این ظهور اعظم عیناً به شبهات سایر اعم در رد مظاهر امرالله متمسک گشته و در طریق مکذبین سلف مشی فرموده علاوه در طی عبارات غالباً از مسلک اعتدال خارج گشته‌اند و زمام قلم را فرو نهاده‌اند و در بذانت قول و خشونت کلام منافی مقام علمای اعلام است الحق داد سخت را داده‌اند.<sup>۲</sup>

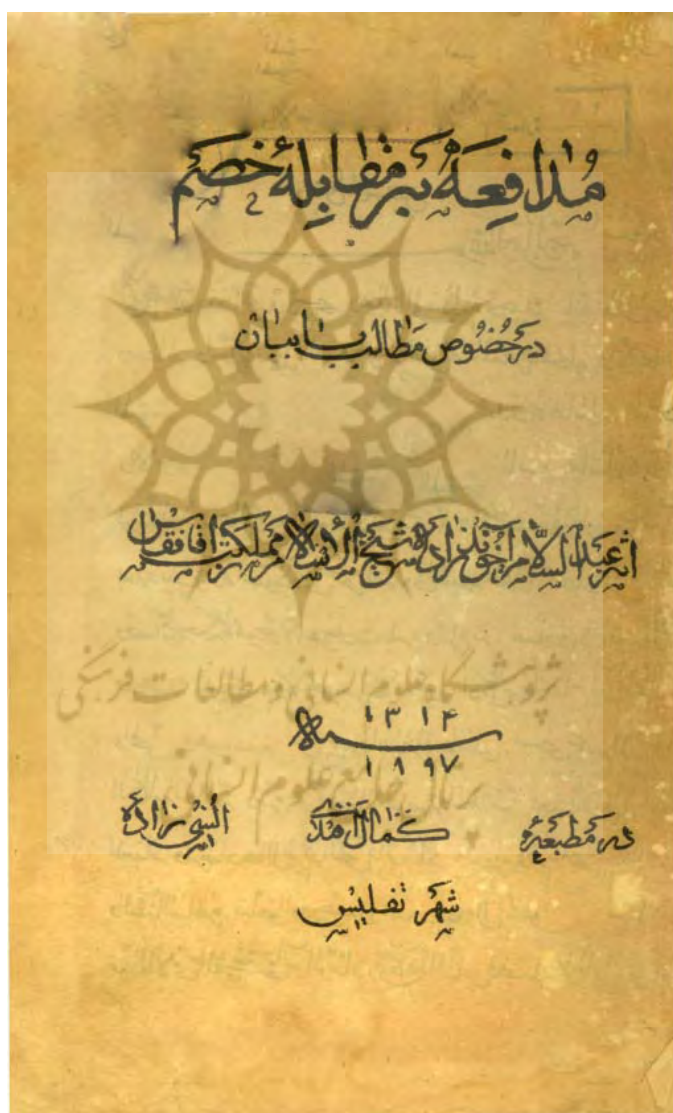
۱. گلپایگانی، ابوالفضل، کتاب الفوائد، [مقدمه به قلم روح‌الله مهربان] مؤسسه ملی مطبوعات امری آلمان، ۱۵۳ بدیع ۱۹۹۷ میلادی، ص ۱۲ الی ۱۸.

۲. گلپایگانی، ابوالفضل، کتاب فوائد، مؤسسه ملی مطبوعات امری آلمان، ۱۹۹۷ میلادی، ص ۳۶ و ۳۷ و ۳۸.

مدافعه بر مقاله خصم: از عبدالسلام آخوندزاده، شیخ الاسلام قفقاز / هادی هاشمیان

مدافعه بر مقابله خصم

رساله «مدافعه بر مقابله خصم در خصوص مطالب با بیان» اثر عبدالسلام آخوند زاده شیخ الاسلام مملکت قفقاز در سال ۱۳۱۴ به خط احمد بن آخوند علی اکبر صدر زاده نوشته شده است و در همین سال در تفلیس در مطبعه کمال افندی السنی زاده در (۸۴) صفحه چاپ شده است. نظر به اهمیت این رساله که در دسترس عموم نمی باشد مبادرت به چاپ آن در مجله وزین پیام بهارستان شد.



(۴۱)

هوالمصمین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِشَايِ  
الحمد لله الذي وفقنا بتحميد وتسيير وهذا الشهاده توحيد بانه تعالى في ذاته  
وصفاته واحده لا شريك له وفرده لا مثاله المنفرد بالخلق والايجاد  
الموحد بالاختراع والابداع انى لا بدائته وابدئى لا هائنه هو الاول  
والاخر والظاهر والباطن قادر لا يعجز به عجز ولا يجاب فما شاء كان وما  
لم يشا لم يكن عالم بجميع المعلومات لا يعجز عن علمه شفاك ذرة في الارضين والسموات  
يعلم دبيب العملة السوداء على الصخرة الصماء في الليلة الظلماء عادك في افعاله  
وقضائه وحكمه لا موجه الا وهو حادث بامر ولامراده صادق في قوله ووعد  
ووعده ليس مجسم ولا جوهر ولا عرض اذ كل منها يحتاج الى المكان  
والحقل وهو مستغن عن جميع ما يقدر اليه الخلق مستجمع لجميع الصفات  
الكاملية الجمالية ومنزه عن الاوصاف النقصية والجلالية بعث الانبياء هداة  
العباد وارشادها الى طريق الحق والارشاد واطهر صدقهم بالمعجزات الظاهرة  
والبيئات الباهرة فبلغوا امره وطيبه ووعد ووعد الى الخلق مستمعين  
بيننا الامم الفريضة في نوا الزمان الكافة الناس وفضله على سائر الانبياء

بفضيلة الخليفة وبشرف استر شرعاً على يوم القيمة وكل ايماننا بصدقه  
في جميع ما اجره عن موالدنيا والآخرة وثوقين ما نص من امامه  
الائمة الطاهرة صلوات الله عليه وعليهم اجمعين وعلى اصحابه المنتجبين  
المنتجبين هذا اعتقادنا وشهادتنا بالخلوص والصفاء عليه ولدنا  
وعليه غوت وعليه نبعت انشاء الله اللهم احفظنا من اخوة الشياطين  
الداريين وعن تشكيك المشركين الخادعين برحمتك وضلك  
يا احفظ الحافظين

اما بعد فيقول العبد العاجز الجفيرة فادم اشرف المذنبين عبد السلام كسبر لتقصير رسال قبل از این  
که هنوز بمحضت حاله تعیین نشده بودم فصل تابستان که فرغی از شغل مذکور پس حاصل بود  
بیت میدن خویشتان و هموطنان از محل خدمت غریب وطن نموده وارد قبرستان شدیم  
بعد از آنکه دیدم باز دیدم و شرف زیارت و مصاحبت را سوختیم و از هر دو صحبت مذاکرات رفت  
معلوم شد که یکی از معروفان قابل عقیده است و از کتب مخصوصه ایشان در دست خود است  
بنده سابقاً در کتاب مطالی چند از انواهی این و آن شنیده بودم لکن بمحض اینکه شنیدم  
که بودند مانند دیدن خودم که بعین یقین از مطالی ایشان دیده مستحضر نشوم بآن  
اطمینان کامل و برای استنادی حاصل آید باری کنایه را که مستی بالیقان و نزدیاری  
حاشا کالقرآن پنداشتمه میشد بدست آوردم و با دقت تمام آغاز مطالعه نمودم و کون مطالی



(۳)

نکده است که بستم لاهی واهی و دلایل غیر کافی دو بار نه بوده بستم و شبهات ایرادات دارد  
 از خاطر ظهور کند مهمداً تماماً در ارادند بسته تا با تمقا میکه توجه و اقبال سب عده میگرد مطالعه  
 نمودم و بعد بصورت اینکه شاید این ایرادات و اشکالات بنده را جواب بدهد و دلیل کافی باشد  
 باشد و بطور آن حق و حقیقت میدان آید لتسویه ایرادات وارده را واجب شدم تا اینکه  
 یک رساله حقیره بطور آمد نسخه از آن مسوده شخصی که شده است نسخ نمود که بخواهد صادر  
 نماید لکن بواسطه او درین عرض مدت اثری پیدا نکردید و بی ارسال یک از دستا اینو مسوده  
 معلومه را حیناً از بنده گرفت و بجای لازمی فرستاد که جوابی بنویسند چنانچه چند روز قبل بود  
 جواب فایز و از مطالعه و علامه اش مستفید شدم لیکن از بسکه مشغول برینا تا بحقیق مطلق او  
 و مبارزه می بود استفاده که از مطالعه حاصل شد باوقات صرف شده نیاز زید و بدین سبب شتر  
 از پیشتر موجب تا شرف و استزاد کردید

مناظر محترم ما چنانچه از لفظ عبارات و تحریرش عیان و نمایان میگرد از سؤا تاثیر و حیزه بر عقیده  
 باینجا و ابطال و قطع آن زیاد مضطرب داند نشناک گشته است دریرا که کلامی بنده را در  
 خصوص این ایرادات و سؤالات بصیحت میگرد باید که علاوه را سزاوار نبوده که چنین و چنان بحث  
 و اعتراض نماید و کلامی برای اثبات مدعی خود غالباً قسم میخورد و کلامی بدون دلیل و برهان  
 مبارزه مینماید و کلامی سنده را مرد عالم و صاحب فضیلت و کلامی بی اطلاع و بی معرفت میسازد  
 و کلامی حقیر را برای جواب بطهران می فرستد و کلامی بجهت دعوت مینماید و کلامی باهتور غضبانه

(۱۴)

و خارت به ادبانه قایل اینی هر اضا ترا اسناد لایذی میسر چنانکه هر یک از اینها در موقع خود پیا  
خواهند شد و در مطلق باشد نه بده از یکی اینها چونکه نشئت از عجز و عتف و از قیل سپهر  
اند چنین و کز حقیت خصم از عرصه مصافحت حقیقی زیاده و افتخار گاهی در دم

باری چه چنانکه خصم محترم با ادعای خشک ذهن و فکر قارئین را خسته نمائیم و چشم خودمان را از دیدن عین  
مطالب بسته بداریم معلومست که ادعای بزرگ دلیل نزد هر عاقل بصیرت ناپسند و طلیل و عند الحما که معنی آن  
عجیل و ذلیل خواهد شد پس اولیچ مرتبت که برای حکما حاصل ردیقت خودمان را که بر آقا ادرت مهوای  
عنوان مطالعه نمیده بودم در دنیا بگذریم و بعد بقایه بضرر ذکر کرده بمرامه این اقدام کنیم تا بیکه ارباب  
فضل و کمال از وی عدو و منافع حکما گردانند و هیچ وجه حسب و اعراض را در راه نماند است آنچه حق و مورد  
حقاقت و حق است بجا آرند و سهولت نفس طردین را خالصا لوجه الله نمایند ظلمه در القارئین

الادله المنصفین

نموده در آغاز رساله خود به مباحث و مساکت تعیین عنوان مقصد را بدین بیان دریا کرده بودم  
لا یج شیعی به ظهور قیاسی حقیقی موجود نیست و همه کلمات و موجودات احادیث که از ظهور آن نور مغزی است  
رکنی تا جانش بر روی نوع انسان و از افراد ایشان تا قیاسی را کمال برای مفا هر شمس حقیقت که عبارت  
از نبیاء و اولیا باشد ثابت و برین است و بعبارة اخری پر تو الوارث حقیقت را منظر متعدده  
مختلفه دارد اسفل و سافل و اعلی و عالی مرتبه اعلی مقام نبوت و مرتبه تالیه  
و عالیة مقام امامت است بعد از آن متفرقا عا از گفته بودم پس یکسکه ادعای نظریت

لوجه اکلیت کند باریه رتبه نبوت و پادشاهی امامت داشته چنان تصور کنیم این بیک  
 حقیقتی است که احدی از هم در میان ما نمی تواند کار کند زیرا که بعد از آن اگر خداوند جز از رتبه  
 پیغمبری و جانشینی رتبه بالا نرساند بنا برین سبزه هم درین دایره عنوان مطلب نموده از ادعای  
 سید باب و ادعای جنابها بحال توقیر و صفا سوال کرده بودم و اعتراضاتی که بر سید باب عرض  
 ادعای همدوستی و بر جنابها بحال ادعای نبوت وارد بود در کتاب خود تفصیلاً و تقریباً مرقوم  
 بحث گذشته را نمودم علت سوال و تفرع منقول البته کسی از ارباب فضل و کمال محقق نمائند  
 و نخواهد ماند زیرا که بر وجهی که یاد کردیم در جوابی مرقوم و متین نباشد هیچ منظره و معترض قدم  
 میدهد این منظره و مباحثه خواهد بود که پیش از آن ترتیب برقی و متین ادعای نبوت  
 ادعای محمول است دلیل بر چیز مرتب و متعلق خواهد بود اما منظره عرض آنکه ادعای خود را بنا  
 نماید و در مقابل بر این مادیل کافی و محبتشانی آورد با مبارکه کتاب ایقان را که برین محبت  
 متین و صد کلمات از آفرینش از آفتاب پنداشته ایراد است داده و از طرف بنده و نهال  
 بنده تقبیح شماره و حتی بحال میکند که بنده درین خصوص مجبور شده ام چنانچه در مقابل خود میگویم  
 در رساله دیم با مضای غیر العلماء هلاک و در آن رساله اظهار شده ایراد آن بعضی دلائل  
 واضح و محبت قاطعه کتاب ایقان نموده اند و این ایراد از من است که ادعای طمع  
 و علم و انصاف میمانند بسیار تقبیح و تنبیح هم پنداشتم که ایشان شخصت از بزرگواران تحصیل  
 دورند که خواهند در کلماتی که در وقتش واضح از شناس در وسط آنها است ایراد بگیرند و شبهه

(۶)

دارد و در این باب بی تردید باید که مجبور شده باشند و اما هرگز عاقل بعیر در مقابل همچنین  
کتاب مبینی اینگونه شبهات و ایرادات وارد نیارد) انتهى  
ایضا از جناب مناظر سوال می رود که این تعجب و پذیرش ما این ادعای بدون دلیل که  
کلمات کتاب باقی از وضع تر از شمس در وسط النهار درسته آید و همین طریقی مجبوریت بند  
از که این قسم بر این است و قانینا توقع میکند که این تعجب و پذیرش خود را برای  
خودشان بگذارند و هر قدر که بخواهند از آن بدارند و بجهت خودشان حلاوت ببرند و گوی  
برای ما دلیل کافی در بیان کافی بی آورند که سکت و قانع باشیم آن چه گونه کلمات صادق  
و ثابت است که اوضاع ارضی در وسط النهار است اگر چنین بود چرا ایراد وارد کردید و شمام  
مضمر بنا که با محبت واقع کشید دیگر آن را مانند خودمان نشودن و منکر آفتاب نیست چپتی  
و اختیار دارید قانون مناظره مکرر نیست مگر مسئله که هیئت عمومی به واسطه تعلقی دارد  
و بین المناظرین حسبه الله می فرماید بحث گذشته شود پذیر و عقاد و وطن و تعجب و علات  
هم دلیل است وطن مجبوری بنده محض خیال و وطن سوا آنجا است ان بخص الظن انهم مطالب  
حالت است سبب تحریر ایرادات آن بود که در مقدمه عرض شد جز از حق پرستی و حقانیت  
دوستی معصدی دیگر نه بود چنانکه چند نفری از منسوبان آنجا بت حقیقت این مطالب را می شنیدند  
البته نظر بر اینکه نزد هر عقل و شرع شهادت کاذب گناه و قبیح است این نیز عقلا و عقیده هر کس خلاف  
شهادت خواهند نمود تحقیق فرمایند باری بگذریم بحاجب مناظر و بیستم که چه گونه ما را سکت

پیام بهارستان / ۳، ۳، ۳، ش ۱۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۷)

وقایع میکند هذا عين جبارته لا در اول انرا نوشته اند کسکه ادعای منظریت کند باید  
 یارتیه نبوت و یارتیه امامت داشته باشد معلوم بوده که اینی ذکر در هیچ جا حاصل و پاس نداشته  
 و هیچ شرطی نه احدی از مطهر قدسیه الهیه ذکر نموده اند و ذکر کتب سماویه نازل و انجی  
 البتة ارباب معرفت وقت خواهند فرمود باینکه فقره که جناب مناظر موضع بحث گذشته از منظر  
 عبارت سابقه و تفسیر قدسیه تقدیم است چنانکه کلمه پس که مناظر بآیه از کلام مسلمت  
 و در کجای تفسیر است دال بر اینست و حال اینکه نزد هیچ عالم تنبیر جایز و مسلمت است که در نتیجه  
 کلام نزاع نمایند مناظر باید اول بلا اول در تفسیر و ابطال صغری و کبری بگوید و قتی که در  
 چیزی گفت و در صورت مسلمت بماند از قبول نتیجه لابد نیست این فقره دلالت میکند بر اینکه جناب  
 مناظر علاوه از قانون مناظره و مباحثه خبری ندارد و تا بحال نداشته اند که در صورت تسلیم  
 نتیجه آن مانند شک قبیل استیاب بگردن او خواهد گذشت باری ارباب بصیرت و انصاف  
 اول التفت بفرمایند باین جواب که چگونه و فوج و لایح و چه مرتبه متین و با صواب است  
 و ثانیاً وقت فرمایند باینکه مناظر چه قدر از ابراهیم انصاف دور و بچسبند و از عرصه مصاف  
 گریزان است بنده میگویم که بعد از آن که خداوند جز از تفسیر پیغمبری و جانشینی رتبه بالاتر ندارد  
 و می پرسیم که مدعیان شما کدامین این مقامها را ادعا میکنند او در جواب میگوید اینی ذکر در  
 هیچ اصل و پاسی نداشته امخ آفرین برهمناف و تزویر اینجناب ای پچاره بگدایم کس سخن  
 که این دوات محمد در قرآن با کلمه نبی و رسول و جانشینان ایشان استند و بقول نبی در نهانست

پیام بهارستان / ۳، ۳، ۳، ش ۱۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۸)

با کلامت نامیده شده است این انکار و عناد شبیه انکار سوطائیم است خوب کرم در حق  
و در کتابی شریف شده است مگر ما هو الواقع چنان نیست لکن انکار و کفر و ازین بکار بهره و سینه  
چیز نمی آید مگر نمیدانید که در مقابل نفس الامر و ما هو الواقع هیچ انکاری و هیچ ادله و برهان نتواند  
برابری بکند چرا در دنیا ادعای مدعیان تعقل کرده خود را بر بجهت است میان دارند  
و از جناده مستقیم کفر میزدید و محض اینکه در رد ایرادات مادی و برهان بیارید که کلامی صحت  
و کلامی لامت کردن رجاست میکند یقین بدانید که نسبت با این حشایش از بی اثر است و با  
از عرق و دلاکت نجات نخواهد داد فقط غسل المتبیین باید و برای قوی بکار آید ها انوا

بوهانایم از کتب ضاد فیه

مطمئن باشید از اینکه با این جواب که برانه یقین خود را بر هرگز از چنگ خصم قوی خلاص نخواهند کرد  
اکنون باز تصور خود را با مجال و ضوح تکرار دهیم و حکای جواب سبقت را مصلحت به بنماییم و بنده  
از کلمه نبوت و امانت هیچیک را استعمال نمیکنیم محض ساده گوی ده سوال نمیکیم که آیا آقایان شما  
از آنچه دوات کرده استند که دین و کتاب جدید آوردند و یا شخصی موجود است که در عقیده اسلام  
مستحق و مستطرب است در صورت البته دلائل ردیه ما باز مترتباً علیه علی حاله باقی خواهد ماند مگر اینکه  
معاذ الله در تباه جل خدای را از برای مدعیان ادعا فرمایند در صورت البته بحث دیگر است و خواهد شد  
و عمقاً دیکه جمیع فصلای اسلام و حکمای او را در مورد ظهور انرا در دین عصر و زمان با کمال اقیان  
مجال و ممتنع دانسته اند میان خواهد آمد

(۹)

ما خود آنجا بیسم می پرسم که حال آنکه بمقام مناظره آمده اند سوئنا و معتقد علی ما علم به بر تو  
 فی دین الاکلام بحسب کت ده اند و با خارخا و معتزلا از دین اسلام بمقام مباحثه آمده اند  
 چونکه طریق مناظره در هر دو صورت چنانکه بر ارباب علم معلوم است البته جدا خواهد شد  
 عجبایی مانده است بجا بهای که بقول آنجناب آقا محمد مهدی کریمی را حاضر کرد چه را که از  
 آنها را لاجمله در اینجا ذکر نظر نمودند و بعضی آن بیستم لغات و ترانم را بمیدان گذاشتند  
 ادقا میکند آقای ما بحر علم اهمیت بفرمان و فلان غالب که بد و اهل مجلس خندیدند و بر  
 خواستند هیچ نمیدانند که طرف مقابل در علیه آقای او چه می نویسند و چه است ادعا دارد با  
 منوبه و محمد و بی این صحتی در صفت تاریخ هم ثبت ضبط نموده اند ازین علیه و لکه چه خبر نماید  
 و احقا و اقیاع هر شمنند از شایسته و بی خبری است این استقامت تمام بر حاد و بیان  
 که میفرمایند و من اعلم من افری علی الله کذا اوفال احوالی و له یوح الیه  
 شیئی و من قال سائرزل مثلها انزل الله الخ

و علاوه در باره سوال بنده از مقام سید باب و جناب بجا باز گیر داده چنین مقابله مینماید  
 و چه نظر برسد که جناب شیخ مقصود از این سوال و این رساله استقامت و معرفت نبوده بلکه  
 خود را مشغول داشتن و اظهار علم نمودن و تا یک درجه خود را در زمره معارف کنندگان محسوب  
 داشتن است لیکن جناب شیخ باید برآید که آن چنانچه سنه در نید از طلوع این امر عظم میگذرد  
 و معارضین اینقدر معارفت نمودند و ایراد آ آورده و ردیه نوشته اند که ایراد و ردیه جناب شیخ

در نزد آنها ناپید است و بعضی از آنها مدعی بوجود و اگر میل دهند بجزت ازین فرستیم بجز  
 جناب مناظر آقا سیده را در غیر این ایرادات بیجا و کیران و کوزن سبب آنرا با غرض شخصی نیت  
 اسناد میدهد آفرین برین شود و نم طلبش اینقدر بر او اندک بنده مانند بعضی بیکاران و بیچاران  
 نیستیم که به مثل و به کار باشیم و خود را محق باین قسم شعله بشوئیم و اظهار علم کردن و معجز  
 محسوب داشتن را هم حجاج ندارم زیرا که آثار قلبیه بنده در راه دنیا و وقت دیرگامی است موجود  
 و منتشر و گدازه کس میداند که درین معنیات خوف از منصب حاصله که لقب شیخ الاسلامی مملکت یافتنش  
 دارم بعضی تصور نیست که باین وسیله باین منصب باشم پس حق و عقیده جناب روح بنده مانند  
 عقیده عمده خویش جز از علیانیت و همچنین کدشتی بیجا سینه از اخلاذ عالی میخواند  
 اهمیت دادن و سر از آنکار و تکرار کردن باز نمانشی از به سزای استداد مدد مذهب باطل است  
 خیر سهو کردم بلکه از اضطراب قلبی و پریشانی است که خوف از بطلان عقیده عمده دارم زیرا که خود را  
 انفا خواهد گفت بلکه باطل اسمعیلیه زیاده لرزد و نیست که ارواح یافته است آن آیه عین  
 عبارت از ادعای خود عیا خواهد کرد و کذا هم تراقتا مقررین و تهمید فرستادن آنها با لازم نیست  
 آنچه ما را لازم است جواب سوالات و مدعیات است آن ایراد های که سبب است شمار و احوال  
 مولای شما شده است بلکه در نزد شما بماند اما آن جوابها نیلکه بجان شما موجب نقص  
 و کسر شان است آنها را بفرستید بازی نویسد و قسم بخورید که بر مظاهر آیه است هر آن که در حق  
 بجا و بلکه جز این نیست شری نمی بخشد است و صحیح است قسم خوردن هیچ لازم نیست



بکمال خود تصدیق میکنم قول آنجا بر آتا مظهر الهیه بودن در عیان شما تصدیق میکنم و تصدیق  
کردن بر مانده و دلیل و ابایه و بیثباته چه ظاهری و چه باطنی ندارم محض مصطلحات چند تازه و خشکه  
می شوم که در هیچ دینی و مذاهب گفته و شنیده نشده است امر عظیم امر الهی قلم خردم  
قدیمه میا کل قدسیه و خیره چه معنی دارد در زین قضای و لغاتی چه مترناید قلم خردم جهان قدیمه  
یعنی چه اگر این عباره یک از زبانهای اجنبی ترجمه گردد در آنوقت می بینید که چه قدر معنی  
و حقیقت بی روح است چرا این قلم خردم جهان قدیمه با آن ظاهریه خود ما را اسکت و قانع می نماید  
و لذرا راه است که بر نمیدهند و با بقوت روحانیت باطنی بر روی از انوار هدایت بقول تبارک  
ما نغنی الله لک بهراً مستقیم بایه و یا ایها الساکتینم بقدر تطویل مقال لاطایل و مکرار سید  
تا قابل هیچ عاقل خیر را فایده نمی بخشند و مانند قلندران و نقالان با نقل عجزگان شریفان  
و عبارات گویند و نقل کنند کوران زمان را فریب دادن و خاطر ایشان را با این قسم حکایه  
خوش و مار آفتاب نمودن فقط بمنظور دوری زبید نه منظر حقیقت طلبی این معاصره تحقیر از آنجا بلکه  
ترد و هر عاقل بصیر دال بر عجز و است استقامت فخر زبیده خواهد بود باز مکرر آئی نویسد  
« که نیچاه مننه میگذرد که در هیچ افان صیت این امر عظیم بلند است و حسن حاضر و موجود و هیچ  
امر خود را با لواح منزل که محبت قاطع بر جمیع من علی الارض است ابلاغ فرموده کی از جمله آنها  
لوح مبارک سلطان ایران است که علی طهران کلاً از جواب عاجز ماندند و عذر آوردند (تصحیح  
بعد از آن تو میبینی که آن لوح را بنده از طهران بیست ارم و یا اینکه بعکس بروم از حقیقت

آن امر خبردار باشم !!!  
بلی این صیت مانند آن صید است که از کوه و بیشه بیاید که در حقیقت قابل ندارد  
و اعتبار و عماد در اثبات چنانکه جمیع شونده این صید که از علم حکمت و خواص طبیعت و حقایق  
دیانت الطالع دارند هرگز باین صید گوش نداده و نخواهند داد زیرا که بی اصل و بی اساسی  
انرا خوردن استند مگر که بعضی همان و کودکان نظر بر اینکه دایره معرفت آن تنگ  
و پایی ادراک آنکست باین قسم محسوس و فاعلی ظاهری بند خواهد شد از عرض ادعای  
خودشان ببلوک ارضی غیر از خنده و قهقهه شمرده نه بخشیده است اگر بخشیده است یکی با  
نشان بدهید و آن لوح مسمومش منزل که بقول شما محبت قاطع بر جمیع من الا از من است  
کجاست آن چه کوزه محبت قاطع بود که هیچ عسائی بان نفرمودند چه حاجت است  
بنده را ابتداء که آن لوح از طهران توصیه میفرماید یقین است صورت آن  
نزد انجانب موجود است و فرستادن هم آن و سهل تر است چرا که استماع  
خشم و یا بزرگ شای برای هدایت مصلحتین و اتمام محبت خودشان رحمت است از قبول  
نفرمودند و حال آنکه جمیع ادیان و داعیان در هر زمان و مکان بار سال رسول و رسل  
دنیای و عقلا بیرون هستند و حتی خودشان شهر شهر و مزیه بقریر کت و گذار  
کرده لازمه دعوت و هدایت و اشعار کرده اند نه اینکه دیگران را نزد خود دعوت  
و تکلیف نموده اند اینها همه دال بر عجز از قائم مبنی بر آنست بسیار حریف و بلکه عیبت

(۱۳)

که سبکه قلم بپوشد کوفت این نوع اقوال به معنی رساله خود را بر نماید و چه آنکه در خود قوت و سبط  
بند قدم بمیدان مباحثه کند و کورکان زانرا با الفاظ قشری طاهری و عبارات مبتذل  
و بی نظیر بفریبند و نزد هوشمندان بهالت نادان خود را آشکار کنند عزیز است  
مرد که هیچ محلی و منفصل نمیشود از اینکه انقدر مکاربات و دعایید آ و کلمات نامرکز  
ابتدای بحث تا جا گفته نوشته است بسوال جوابش مذکور است و همذکر آن باقی است  
با اینهمه بر ادات و اصغر بازگشت بین می شمارد و قسم بخورد که کسی مقابل آن نمیتواند ایستاد  
بکند آفرین بر برای و نصاب و غلو شما . . . . .

مدافعه ثانیه بکرمه قابله خصم

بند بعد از سوال از مرتبه روحیان در رساله خود گفته ام « اگر مقام سید باب مهدی است  
چرا انجبات اینکه می بایست ظاهر او باشد علیّه تا مده دشته باشد و روی زمین را از ظلمت  
ظلم و کفر پاک کند با آن درجه مقهور و مغلوب گردید و بعد از این بلا فاصله گفته ام « با منی ایستاد  
و شبهه ملول آوردن حوال فاجعه آنکه پیشین درست و مطابق می آید زیرا که در حق این  
هرگز وعده علیّه و تسلط نام نداده اند بلکه بالعکس در حق هر یک از اینها خبر غلو میست و شهادت  
داده اند چنانچه از حضرت شیخ مآب در بیابان آراش ره شده است جلوف قائم که اخبار  
کثیره متواتره در حقش عکس حال اولین است یعنی علیّه نام و تسلط عام است « عبارت رساله  
بند هجدهم است ذکر شد کهن ملاحظه کنیم که جناب مناسطرحه کونه را با ما است « قلم عزتنامه در حقش

پیام بهارستان / ۲۰، س، ۳، ش، ۱۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۱۴)

سکت صحابه فرمود نیز حفا که قارئین محترم بر از جواب و لایکه غیر صواب است محروم خواهند ماند زیرا که جناب مناظر بنیاد عبارت رساله او شهادت میدهد باز فرار را برتر از اختیار کرده است و میخواهد باز را مجبور کند بمطالعه کتبه که در دست ماها و ای آن تفرقت تا همه حاصل بود نیک جناب مناظر جواب میدهد و ملاحظه فرمائید « و اینکه ذکر فرموده اند باین ایراد و شبهه با دلیل آوردن احوال فاجعه پیشین درست نمی آید بخ جواب اینها محض با وضع بیان در کتاب ایتقان موجود و اول العلم و اقصاف بعد از دیدن آن کتاب من دیگر ایراد باینکه نادر کار نماند» آنگهی دیدید که جناب مناظر با آن از حضرت عاویض بطوریکه نبرد و عبارت او بطور قاصر ملخص فرشتا اگر کسی رساله او را بخواند باین عبارت برسد که لفظ بنده میگوید باین ایراد و شبهه « انبته في الفوترة و في تفسير مناظر و خواهد دست و با اختیار سوال خواهد کرد که آن که ادعای ایشانه که هیچ شاه نکرید و جواب آن هم حواله بجای دیگر فرمودید افزین بر قوت قلم شما اگر مباحثه شما بدین سلوک برود با هیچ چیز استفاده نخواهیم کرد فقط با لفظی چند خسته و خود ترشیده دو چاه خواهیم شد باز چه باید کرد چون آن بود که عرض شد

کنندیم مقابله دیگر که بعد از همین عبارت می نویسد وی نه « و اینکه نوشته اند « و اگر مقصود از غلبه چنانکه در کتاب ایتقان اشاره شده غلبه بالحق و معنوی باشد که عقیده خلق و از زمان ظهور آید ما این نوع غلبه را در ادیان و مذاهب باطل همی بینیم که توسط آنها اگر چه در هر خودشان منسوب و مقهور گشته اند و بدین و مذاهب را بمورد آیام رواج یافته است و اسکا باقی ماند» فی حقیقه

(۱۵)

این عترتی بر قرآن و انجیل وارد است چکه در قرآن از الله لا اله الا هو مستر گذار میفرماید  
میفرماید یعنی خداوند عالم سزفت کند آیه هرات نمیکند و نجات نمی بخشد و همچنین میفرماید مثل  
کله طیبه کشته طیبه اصلها اثابت فرجهها و السبک و مثل کله خبیثه کشته  
خبیثه اجنت من فوق الارض ما لها من قرار یعنی آنچه بغیر حق و باطل باشد مثل  
شجره خبیثه است باقی و برقرار نخواهد ماند بعد از این از انجیل بری فقره نقل میکند که ترجمه نموده  
ایجاد کردیم وقتی بطرس و حواریون را در جعفر علی بود صاف است و آنها بجا استقامت مکالمه نمودند  
جدیدگی ریش گند و دیگران بخیط آمدند و قتیله کلمات را شنیدند و بخیط آمدند و در قتل  
مش و ره غار کردند یکی از فریسیا که معلم ناموس و مکرم عند جمعی بود در آن مجلس برخاست و نمود  
که باندک وقت رسل را ابراج کنند بعد خطاب کرد ای سر ایشیا هر از یکدیگر از آنچه می خواهید بکنید در حق  
ایمان بعلت اینکه قبل کی بود پس نام قائلان نفس قیام و خروج نمود و بقدر چهار صد نفر باو  
تصییق و منقاد گشتند و یکی خودش مقتول و جمیع منقادین متبدد و کآن با یکی گشتند  
و بعد از آن هم در اعلیای قیام نمود و شعب غیر بر او گرد آمدند و او هم ملک کردید و جمیع منقادین  
او هم مشتت و متفرق شدند و آنان من بشما میگویم که از اینان دور بشید و ترک کنید  
ایشان را بجا خود زیرا که اگر این را می و یا این عمل از قبیل ناست بزودی اتفاق خواهد افت  
و اگر از قبیل حدت شما نمی توانید باو نقض بر ساید سر ایشلی باو منقاد گشته رسل را ترک نمودند  
و وصیت و آگید نمودند که دیگر تکلم نکنند با منجی خود میگویم بان خدای حق جل و علا را که حق را

پیام بهارستان / ۳، ۳، ش ۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(ع ۱)

بر آن تا حق جاری گردانند خصم استناد آیه قرآن میگوید که خداوند عالم مسرف و گناهکار است  
 نمیکند در جناح نمی بخشد و شجره جنبیده باغ و برقرار خواهد ماند و باز از قبیل نقل میکند که فلان  
 و فلان باطل مزوج کرد مقول کردید و جمیع تابعان و پیروان او بتجدد متفرق گشتند  
 هیچ نمی فهمد که این آیات و بیانات بعینه شامل حال سید باقیان است معلوم میشود که  
 آنچه نوشته و گفته است اصلاً منزه از غریب از آن ندارد و قتیکه میگویم که اگر سید باقی است  
 و نام سخن ادعا کرده است چه اعلا به نام و عام بر او میسر کردید و چرا این مرتبه مقول و مخدول  
 شد میگوید خیر مراد از غلبه غلبه معنوی است و قتیکه میگویم که این نوع غلبه معنوی دارد  
 مذاهب هم می بینیم که اسباب باطنی میماند در آن وقت میگوید خیر کسی که با دعای باطل قدم بمیدان  
 گذارد خود را مقول و تابعش متفرق و مخدول خواهد شد اگر چنین است این دلیل طایف النقل  
 بالنقل شامل حال شماست و باز تقویه میکند قول خود را باین عبارت ملاحظه فرمائید  
 « آنچه مذاهب باطله پیدا کرده در بدایت شعله زده بعد مجزاد در تعرض مضحک و نا بودنده مثلاً  
 بین حضرت روح الله و حضرت رسول خدا جهت متعدده باطله پیدا شد و کل معدوم و مفقود  
 کردید و همچنین بعد از حضرت رسول تا لایحه قدر مذاهب مستوحشه باطله پیدا کردید اگر در بدایت  
 شعله نمودار نمودند پس از آنکه مدت مخدول و نا بودنده مثلاً ملاحظه نمائید که در علم خود  
 مذاهبی چون مذاهب اسماعیلی تزویج حاصل نمودند و بسبب مدت دوستی دارند از زمین  
 ملوک فاطمیین در مصر و همچنین سلاطین نسل حسن صباح در کوهستان بمذاهب مذمت تزویج

پیام بهارستان / ۳، ۳، ۳، ش ۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۱۷)

کوشیدند و همچنین طوائف کثیره از امر او روز را در تبرک شام با وجود این روز بروز منزل  
 نمود تا بدرجه رسید که اسمی بی رسم ماند و نفس طایفه شیعه طریقه لایحه نما که آنچه  
 طایفه باطله پیدایشند و لا محذور دیدند مثل زیدیه و کباییه و راوندیه و علویه و غیره  
 که در جنات افروزند کور است نهایت اثنی عشریه طاهر و عیاشند آنگهی  
 دیدید که باقی ما بن ظاهر است اما اول است از آنجا که چه طور اقرار کرد و چه قدر مرو  
 و تابع برای آن فریب باطل است نمود مطلوب ما همین بود که گفته بودیم که اگر مقصود از  
 علیه باطنی باشد ما همچون علیه را در میان ما باطله هم می بینیم که کسانهای سابقین  
 الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کوننا لکرم و انما ینتظرون  
 ثبوت و وقوعه و علاوه از حرم و منظر اب انقدر کوری و نایبندت میناظر نور و عار  
 کشته است که طایفه که در اسلام و در نفس طایفه شیعه پیدا و موجود است می بیند اما نزد  
 شیعی و سنی را که مانند و خصم قوی زیاده از هزار سال است در پیش چشم مقابل یکدیگر  
 ایستاده اند هر یکی را میرون میرون پیرو را دارد و پیشش ملامت و غیره و داشته اند  
 مناظر اجر کم عا الله ازین حجاج و استدلال شما بغایت شاکر و متشکر استم  
 مدافعه قالته بزم فابله خصم  
 بنده در رساله نمود مفصلاً و معطوفاً بجماعت سابقین گفته ام « و کذا و کذا کرد  
 تا با سید با اجمال و با خود ترا در راه او و صبر و تقامت حق دیدیم دلیل حقیقت

پیام بهارستان / ۳۰۳، ش ۱۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

او نمیکرد زیرا که شهادت کلمات تاریخ ماییم که انسان بنا بر عقیده ساخته خود اگر صحت در حقیقت  
 انقضیه باطل و بی معنی باشد مال و اولاد و جان خود را نه اینکه در راه انان کامل حتی در راه  
 حجه و شجر که مصنوع قدس است فدا کرده اند علاوه اگر این دلیل درست و مقبول باشد  
 یعنی فدا کردن تا بجا نرسیده باطل و با وجود آن راه در راه او دلیل حقیقت او کرده و در وقت  
 حربه نیز در معادیه میتوانند بگویند که ای خلائق چرا فکرتی نمائید در اینکه تا جان  
 معاویه و نیز بیدیه در ماها و جانها و اولاد در راه حقیقت حرف این حرف  
 تلف کردند انقدر نفوس مگر ممکن است که راه ضلالت و جهالت کرد انتهی قولنا هتاهنا  
 حالاً بینیم که خصم ما چه گونه مقابله میکند و چه طور آغاز در زمینها بدگان میکنند که در حقیقت  
 و جواب راه موافقت اهدا گرفت عزیز تر از سابق تقلب و ترور خود را عیان و بنا خواهد نمود  
 اینک عین عبارت او را که اشکار بر تقلب او است هر است ذکر میبایم ذکر جان و ما و عیان  
 فدا کردن حضرت سید شهید که در کتاب ابقان ذکر شده که در راه خدا بود و حضرت  
 حیدر الهی بوده اند حال جناب شیخ آمده اند و این ایراد را در مقابل آن ذکر نوشته اند  
 که یعنی جان نثار نمودن آنحضرت و حضرت دیگر را می توانیم بگوئیم در راه خدا بوده و دلیل بر  
 حقیقت است و ذکر معاویه و نیزید و تابعانش را میاورند که آنها هم در راه حقیقت حرف  
 خودشان این نوع جانفشانی کردند که می بینید که چه قسم افک و تقلب و ترور را جرت میکند بعد از آن  
 بنده او را همیشه مناظره و ترور خواهیم نامید زیرا که عبارت آنرا بنده که عیناً مسطور گردید البته



از باب محبت دیدند که این ایراد را در مقابل که وجه نوشته اعتراف کرده ام اما مناظره فرد  
 روی کلام ما را تقلباً بجای نیت یک بر تافته میگوید که گویا بنده همین ذکر را در مقابل خدا کردن جان  
 و مال حضرت سید الشهدا در کربلا نوشتم و گویا تافته میا زیدیا و تابعاً حضرت بنده ام  
 و میخواهد باین حیلہ بازی و تقلب کاری خود را طرفدار مذہب شیعی و مسلم و بنده را مخالف و اتم  
 بنماید فافان از اینکه آنرا تا بحال ایشان را در دست ساخته بودند و از مندرجات موهوم مرتب  
 اقیان مطلع نبودند حالاً بر طبع رساله بنده خوشنما شدند و بواجبی دانستند <sup>سبحان الله</sup>  
 شرم نمیکند لکن در عقیده سخیف خودشان آنچه از ضروریات دین اسلام و حق علیه کل اهل  
 ایمان است انکار میکنند و یا تغییر و تبدیل مینمایند مانند خیمت حضرت رسول و صوم رمضان  
 و حج و غیره و مع ذلک باز در ظاهر ادعای اسلام و طرفداری مذہب شیعه مینمایند این فساد  
 و لغو حقیقت منافیست است «<sup>بیشتر</sup> لَمْ أَفْقِهْ بَارِئًا بِكُمْ عَدَا بَا أَلِيمًا» <sup>و بین</sup> مدینه  
 بِرَ ذَلِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ <sup>و من</sup> يُصَلِّ اللَّهُ فَلَنْ يُجَدِّدَ لَهُ سَبِيلًا  
 و کلمات شای کلام و عبارت خودشان نام مبارک حضرت رسول و حضرات ائمه طاهری را تو قیراً  
 می برند و در باطن میخواهند دین و مذہب ایشان را از بین ببرند پریدون ان بطغوا انود  
 الله والله منتم نوره ولو كره المشركون باری بعد از آنکه خدمه و حیلۀ مناظر را بیان  
 نمودم مخیرم تصور خود را قدری و فخر بگویم که مناظر فرد نتواند بفهمد بنده میگویم که در عام  
 وجود و مکان انواع و قسم عقاید و نبی و مذہبی دارد که معتقدین هر یک از آنها بر آنکه آن

عقیده نقلی است که در استحکام یافته است هر زمان در مکان بقوت ایمان و ادغان خود مقتضات  
آن عقیده را (بعل) آورده در دفعه دیگر یا حفظ آن دینی و یا مستقر با معبود دیگر در دین لو تا قیاد  
شده است همیشه در جان و اولاد خود را بر این عقیده صرف کرده اند مستلاً رجوع فرمودند تا تاریخ  
عمومی دنیا و دینی و این بت پرستان را بخوانید خواهی دید که میکلها و تماطلهاست و آنها را در  
روز جزا شغفا داشته علاوه از سجده و تقطیم و قرآنی حیوانی حتی نوز دیدگان خورد سال  
خودش را نیز در پیش روی میساکل جامده و قاتیل صامت که مصنوع خودش نند و او قربان کرده اند  
و حتی تا بزمان قریب در ملک خدا در آرزو که به بت بزرگتر ادرار آید بزرگ و سگین بطنطنه  
و اجلا از معبود دیگری آوردند در آن روز از موقنین این چند نفری یافت میشد که بر راه  
آن در راه آمده محاذی جرم آهین و سگین آن خوابیده جان عزیز خود را در راه معبود بلبل  
خود فدای میکرد پس اگر خدا کردن جان دلیل حقیقت دین باشد در آن وقت حقیقت دین بت پرستان  
لازم آید مختصر جمیع حیدال و قتال دینی و یا دینی که در دنیا توقع یافته نبیعت از عقیده  
را که بوده که هر یک از معتقدین بنا بر عقیده خود راستی و طرف مقابل را ناحق شمرده ادعا خود را  
بر بدل مال و جان و اولاد فعلاً هم آشکار کرده اند و لکن از این فداکاری حقیقت این و بیان  
مسلماً ثابت نمیشود چونکه آنها هر فرقه شامل آنها دیگر است اگر عملی با حقیقت باشد عملی  
هم خواهد بود پس فرقی که هست در صحت و بطلان آن عقیده است که بحث این عمل شده است  
که آنرا فقط بران با هر دلیل قاهر ثابت میکند نه آنها معتقدین و معتقدین چهاره مناظر تا جالب

تفصیله اینکه بسیار از روی بنی امیه در آن عتقا بودند که سمیت نکردن جناب سید شمس برین  
 عیند خلاف دین و طریقت و باعث اختلاف کلمه الله است و حتی آنحضرت را مؤذبه الله باغی و طغی  
 میدانستند و همین عقیده باطله و ظن فاسد رفیع و دفع آنحضرت را واجب شمرند چه مصافحه  
 از اینکه اغلب مخالفین و مجاهدین از کلمه و حقیقت امر و حقیقت این دین و آن هرگز خبر دارند و بعضی  
 هم بتجای سوادى عز و نماز و اطهار دور و دراز گذشته دینی را بدینا فروخته بودند مگر نظر بر سیده است  
 اینکه روزها نور او فیکه سید استند او علیه السلام خواست مشغول نماز شود یکی از رؤسا بنی ب  
 خطاب نمود چینی چرا این نماز را میکنداری خداوند عالم هرگز نماز ترا قبول نخواهد کرد  
 می بینی که چه گونه عتقا کرده بودند و مگر نمیدانند که در غروره صقیقین نیامید بازی عروص  
 که فصل دعوی خودت را حکم حکمین قرار داده بودند چه قدر حقایق از طرف مولی اللالی محول کرده  
 بر آنحضرت حرج و جرم کرده و حتی آنحضرت را معاذ الله کافر پذیرفته بودند و بزودی غروره روان را  
 بر پا کردند هزاران هزار این گونه فاجعه دینی و مذهبی خواهد در وقت اسلام و همراه در میان  
 نصارا و یهود اتفاق افتاده است که هر فرقه خود را محقق و مصلح پذیرفته طرف مقبول را مبطل  
 و معتد انکار داشته است فرقه مشوالیه و انکیزیسیون و جزویت نصارا که لم و تحریک  
 پایا بر پا شده بود به عتقا و حقیقت دین و طریقت خودت را پیچ می دانه در حق افضیات  
 نصارا و یهودیان و اسلامیا چها کردند بیچارگان را اگر بیکه دفعه با تشیی اندخته ز برای ایشان  
 تقصیر حس میشد و کنی مانند کبار مرتجا میخواستند بجان بنده قلب هیچ عالم چه قدر عظیم

پیام بهارستان / ۳۰، ۳۱، ۳۲، ش ۱۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۲۲)

و چه قدر سخت باشد آنقدر تقدیر و عقوبت شدید را هرگز نتواند رضا بدو یکی چیزی  
که ثواب رقیقه ایشان تراشید از عهدید و فولاد کرده بود همگنا و حقیقت در عهد خودشان  
وزعم بطلان دشمنان طرف مقابل بود که بر دل ایشان با بر و ابرام حضرت پایا که خود را صاحب  
حضرت عیسی و عفتار جمیع ذنوبها میدانست جا گرفته بود خلاصه میطلبند دل را با بصیرت  
از مستقیمت و بلکه از بیبسیاری است محض خلط و تزویر منظر نور لبط مقال را ایقدر لازم نمود  
حال از مناظر نزد سوال یکیم که آیا چه فرق دادند در ظاهر میان علم است پرستار که خودش ترا  
مستقر با اله مجبوره و مترجم شفاعت اولاد عزیز و جان کرامی خودش ترا در راه معبود  
باطل فدای کردند و میان سلیمان و یاسیر را قربان که بقوت ایمان و ادانان در راه چینه  
متخذ فدای جان می نمودند هر دو طاهر اصادق در قول خود و مصدق عقاید خودشان  
و مستحق تو صیغه و تخریج است زیرا که این یکی میگوید که دینی من حق است و عقاید حقیقت را  
با تمسبه باور کرده ام که نفس خود را در راه آن فدا میکنم و هم میکند آن یکی هم بعینه همین  
ادعای خود را آغاز و انجام میدهد و کن تحقیق اینکه نفس الامر کلامین لذاتینها و آثاره  
حقیقت و هدایت گرفته و کلامین در طرق ضلالت و کلامی است اینر فقط دلیل قاهر و برهان  
فرق و تمیز میدهند نه عقاید عمل معتقدین ازین رو بنده گفته بودم که خدا کردن تا بمان  
ستد با جان و مال خودش ترا و میر و عقایدت خود رسید دلیل حقیقت او نمیکردد و همچنین عقاید  
بطلا عقیده ایشان تا بان در صدد ایشان را باینکه کونه عقوبت قتل و اعدام نمایند مادام که

(۳۳۰)

بدلیل دربان ثابت نکردیم که او جایز نیست که مملکت من هلاک عن بدیته

مدافعه رابعه بر مقالة خصم

بند باز متصلاً بعبارة سابقی در خصوص اینکه معنی همدویت باید طاهر و باطناً غلبه تامه داشته و محض غلبه باطنی و معنوی که بتفاوت و بیانات کاذبانه اراده کرده اند کفایت نمیکند در بیان خود چنین نفس و معارضه کرده ام « و هذاه عبارتنا هنا كما نقلها الخصم هنا كذلك » و اینکه ذکر نموده اند که « و منظر این بودیم اگر از جانب بت پرستان کسی بنیاد عام ما را نمی طلب کرده بود ای ملت اسلام و لغت را و یهود چه راه ضلالت گرفته اید مگر نمیدانید که امر و زجیه قدر عبده اوشان روی زمین را گرفته است و نمی بینید که هیچیک از ملت شما در قوت و کثرت و تعداد نفوس ما برابری نمیکند چنانچه حالا در خود آرض چین چهار صد میلیون نفوس داریم این نیست مگر قوت ما غلبه باطنی و تسلط معنوی که در نفس نفیس موش ما بود که حیثیت کلمات او در روز بروز در قلوب ما نشیر و نفوذ کرده تا باین درجه رسید پس اگر مقصود غلبه و سلطنت معنوی باشد که بتواند ایام و تجدد ازمان حصول اید حقیقت منزه عبده اوشان لازم آید و الحال آن بطلان هذا الدین اطهر من الشمس و این من الشمس آنچه بعد از نقل و ذکر این ایراد ما که ناقص قول صاحب القیاس است مناظره و تمفکر و تحیر میماند در اینکه واقعاً آنکس که ما انتظار او را میکشیم باید عقلاً و نقلاً او را غلبه تامه داشته باشد و الا ظهور او را معنی

پیام بهارستان / ۳، ۳، ش ۱۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۲۴)

و فایده ندارد غلبه تا تمام در صورت محقق و موجود گردد که ظاهر او باطناً غالب و قاهر و ماحی کلم و کفر  
و باذل عد و منط باشد اما آنکه یکبار در ادعای او منازعه میباشیم که کسی میدانند که چه گونه منقول  
و مقبول و تابعش متفرق و مخدول گردید و در صورت قابل شدن بغلبه معنوی هم قول باید و کونه  
معاضه و برهان انتقاض یافت اولاً باینکه این نوع غلبه از مناهیت باطله همشهر آورده اند چنانکه ما  
خود اقرار نمودیم که مذهب اسماعیلیه نه اینکه نجاه لسا حق زیاده از دودیت لسا عمر مؤمن و ثانیاً  
حقیقت دیانت عبده او شان را با اترام نمود اکنون چه باید کرد و چه تدبیر و تزویر باید نمود که در  
مقابل خصم عاجز ننمایم چاره نیست بخیله باز میدانیم که مشتربان کرسنه اولوا انکلا لیسمن  
ولا یغنی عن جوع بوده باشد طعمه کرده و لاجاً جث سدر حق شود (مشتوبی)

مشتربان بگردم بیج بیج      تو چه درای که فروشی بیج بیج  
کر ترانان بدی یا چاشتی      از خریدار آن فرغت دشتی

اینک آغاز مطلب نموده مویسما خود را بمیدان میکند ارد

« سبحان الله چنین معلوم میگردد که این مطلب دقیق لاحتظه نشده است که مناهیت اضحای با سلوب  
و منط و ترتیب ادب الهی و ملت و جی نیستند مؤس آنها حکای قدیم بوده اند که تالیس مناهیت عطف  
سیکار در اصل نموده اند و جمعی از ناسی نسبت آراء و فکریه آنها را کرده اند و این معلوم بود  
که سوازی این ادکا بین جمیع فرق عالم بر چهار نوع بوده اند اولی میزان حس است و ابی میزان  
نزد جمیع فرق عالم حتی فلاسفه و عقلا و اروپاییین ایام میزان مسلم نام است میزان فانی

میزان عقل است که تعبیر بنظر استدلال میشود که نزد حکمای اشرافیین و مشائیین و مستطیین معتبر و معتد  
علیهست میزان ثالث نقل است که جمیع علمای ادیان متمسک بوده اند لامینا می نمایند این را مع  
میزان الهام است و این میزان در طایفه ادراک حقایق اشیا نزد اشرافیین و صوفیة سلامت که تعبیر  
بواردت قلبیه و مقام کشف و شهود میکنند و چون بنظر دقیق ملاحظه نماید جمیع این مواردی منقول  
و مشوب است « اتقی

مناظره و در بدین سبک قیام در از نفسی و از از خواب کرده اختلال میزان عقل را بنقطه چنانکه در  
تاریک دایره می نماید و بسبب آن که در شدت حرارت افت آب است بهره میشود و اختلال میزان عقل را  
بختلاف حکما در آن خود و تشویش میزان نقل را اختلال میزان عقل و اختلال میزان الهام را بوس  
شیطانیته که آنهم از جمله خطرات قلبیه است استدلال میکند و بعد میگوید « و اما میزان اهل اللسان عقل  
کلی الهی و فیض نامتناهی حضرت باریت آن بصیرت قلبیه و حساست و جبرانیته رحمانیه است و این میزان  
میزان الهی بصیرت رحمانیه پس معلوم آنجا است که ده که طاعت اصنامیه که مؤثر است آنجا حکمای یونان  
و رومان دهند و چنین بوده اند مذمت عقاید شیاطین است نه باریت الهی »

یقیناً از ارباب معرفت و صاحبان بصیرت هر کس که بمقابلة این مرد که در شدت وقت بفرماید و تطبیق بمعاوضه  
نماید متفکر خواهد ماند در اینکه آیا حقاقت و حقیقت آنرا در حقاقت نوم صادر شده است و یا در حقاقت بیداری  
زیرا که بحسب و ایراد ما حقیقت و جواب آنست که ام است بنده میگویم که اگر مراد از غلبه نفس غلبه باطنی باشد  
بست پرستی این زمان که لاجرم در حقاقت و تراویح هستند میتوانند بگویند که دین نادران هرگز است

وام دوام دارد و نفوس نام از نفوس نصارا و یهود و اسلام فرداً فرداً بقایت بسیار است این نسبت مگر  
بقوت علیّه بالغی و معنوی که در نفس نفیس متوسس باشد که حقانیت کلمات او یوناً فیوماً مؤثر افتاده  
ما باین درجه رسید درین صورت حقیقت مثبت و شنی لازم آید و حال آنکه بطلان این دین از اقیاب  
ز و شنتر است او در جواب آنهم با مجاب گوید «سبحان الله این مطلبی ملاحظه شده است که مذاهب  
بالبوط و ترتیب ادیان الهی و ملت و حتی نیستند متوسس آنها حکمای قدیم و متوسس انبیا عظیم  
بوده است» اضافه میدهد میگوید این جوابی را بطریق نسبی و لو جزئی باشد بسوا و محبت دارد  
یا نه من مگر ولو شانه بوده باشد در جای گفته ام که مذاهب اصنامی بدو ادیان الهی است که شما میگوئید  
نیستند من مگر گفته ام که متوسس دینی بت پرستان از انبیا عظیم است شما میگوئید که غیر متوسس آن  
حکمای قدیم است موضع تراغ در خصوص علیّه است ما میگوییم که مراد از علیّه غلبه تامه است که ظاهر  
در باطنی است با پیدا و موجود باشد شما میگوئید غیر نفس غلبه معنوی مراد است که بر در ایام و تجدید آن  
مکتوب آید بنده میگوییم اگر چنین است این نوع غلبه صاحبان مذاهب باطله هم میتوانند ادعا کنند خصوصاً  
عبده او تان که دوام دین و کثرت تمدنیستین از هر موقفین ادیان الهی افزون است شما جواب  
مید دهید خیر متوسس دینی این حکما و متوسس دین ما نبیا است این جمله بی معنی و بی ربط رانه اینکه  
تتهاقاران و سامعان باهوش حتی مردمان روستایی و صحرا هم با تنقده خواهد خندید و اینکه بوزن  
ادراکات را چهار قسم میکنند همه را محمل و متوسس شمار می یعنی میزان حس و عقل و نقل و الهام را مکتوب  
و در قول نگاشته اند این زعم و دویم شمار را حیفات است که بنظر ارباب بصیرت حواله کلام بنظر گوید که



(۲۷) (۹۶)

میزبان خوش حواله بنمایم و شب بلا شبهه ساده و کثاده از جناب مناظر مژور سوال خواهند کرد که حال آنکه شما  
 میزان عقل و نقل و ادراک خود را و الهامات خداوندی را الیوم میجوید و محتمل دانستید پس جناب شما  
 بویکه کدام دلیل که دخل بعقل و نقل نباشد بمقام مناظره آمده اید و اگر میزان حسن عقل و محتمل دانستید  
 شما بویکه چه چیز دانستید که شعله حواله نقطه است و دایره نیست یا آنچه کالما میباید است  
 سر است و آنچه شما را بگفتن این است نیست و اداری میباید چیست و اگر میزان نقل  
 محتمل است چرا از قرآن و کتب برغم خودت هر می آورید ای پچاره میزان الله چه معنی دارد  
 گفته اهل اءه مکر داخل نقل و الهام نیست بجا این سوالات را که یک طفل میزبان مشهور بحجاب  
 مناظر مژور بد هر چه جواب بده گفت پچاره از اضطراب و ترس قلبی خودت را بیخ میفیداند  
 چه طور است و پابزند که خود را از دام غلبت و مغلوبیت خلاص بکنند و عجب عجب اینکه در ستر کلام  
 گویند مرتبه مقدمات کرده میخواهند نتیجه اخذ کنند و چنین میگویند پس معلوم آنجا بود که گفت اصفا  
 که پیش آنها حکمای یونان و رومان و فلان بوده اند مذهب عقلی سیاسی است مذهب وحشی الهی  
 اقل این مژور سوال میرود که این نتیجه کدام کلام و مقدمه ممهده تر است که گویند متفرقا  
 علیه بادا پس از آن استفساج میکنید و قانینا مذهب عقلی و یا وحشی بود دین عبود  
 او تا ترا چه دخل بر مطلب دارد من مکر دینی این ترا من عند الله و شمس انرا رسول الله میدانم  
 که نادرجواب گفته شود خیر دین این عقلی و سیاسی است من این میگویم که این دین که ما و شما بطلبان  
 او قایل شده ایم اگر متدینان آن استناداتنا و یلا کاذبه صاحب یقان بشما چنین و چنین

پیام بهارستان / ۳، ۳، ش ۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۲۸)

ایش و غیر این کند چه جواب میدکفت و ثالثاً همین قول که تأسیس دیانت انصامی را بجای  
یونان و روم و هند و چین اسناد داده اید و آنرا یکدین عقلی سیاسی بندهشته اید مانند ای  
همه و ضلالت خود را ظاهر و آشکار نموده اید اگر هیچ دلیل دیگری نباشد همین یک فقره بر اثبات  
دینش شما دلیل کافی است ای بجز از دین و دنیا آن زمانیکه دیانت عبده اوتان در عالم  
پیدا و هویدا گردیده است آنوقت نه اینکه حکای یونان و روم را حتی اسم و لفظ حکم و بلکه ماده  
حلقه یونانیان در عالم مستعمل و موجود نبود نه از تاریخ عالم خبر دارید و نه از کتب مقدسه  
اطلاع کافی اخذ کرده اید محض طوطی واری آید چه آتم بدون اینکه هدی برده عا و دلیل  
کردد گاه گاه در آشنای کلام ذکر میکنید که تنگ همان زمان را بدو نویسیه خود عا کرده  
فکر و اشتباه خود گردانید و با کمال کبر و تکبر با الفاظ شریک و تعبیرات متعنه کثیره  
که معنایش بغایت قلیل بل و حید است چشم بند کرده بدمعیان خودتان انقدر القاب  
میدمید که از بعضی عقوبت شرک و کفر قوه شامه را مسموم میکند (مثنوی)  
مرد کم کونیده را فکر لیت رفت قشر لقی چون فرزند شد مفرز  
پوست انزدون بود لاغر بود مفرز پوست لاغر شد چون کمال کشت نفرز  
باری خود قرآن شریف و خود عهد قدیم تورا کذب قول و عقاد شهادت که میگوئد موسی  
دین عبده انصام حکمای فلان و فلان بوده اند مگر در تورا خوانده که اقدام انبیای عظام نوح  
بلد ام قوم و ملت مسعودت کردید و مگر در قرآن شریف خوانده این آیه را که خداوند جل شان

از قول قوم نوح میفرماید و قالوا لا تذرت الهتمك ولا تذرت ودا ولا سواعا ولا  
 يعقوثا ويعوقا وشنرا این آیه باو از بلند ندامت باینکه دین بت پرستی پیش از نوح  
 موجود بود آنوقت در روزین چنانکه تورات خبر میدهد هزار نسل قایل و شیت فرزندان آدم  
 کسی قومی موجود نبود بعد از خطاط نسل شیت با نسل قایل از استعظام و استغراب جاهلین بولیا  
 صنع و طبیعت و از تفریق و تجت از بعضی مظاهر قدرت و یا الله علم از سبب عقل کونا کون آیین  
 بت پرستی میان این حادثات میکل منوخته و تماشای صامتة مصنوعه کنایة از آنچه جمعا  
 کرده بودند بمیدان آمد بعد الطوفان نیز میان نسل سام و حام و یا دیا بت ضامی باز پیدا و در میان  
 اکثر ساکنان معموره ارض برپا گردید و بعد از آن عقلای زمان و حکمای دورن از بکفر فتنه  
 و نامتقوی این دین را بضرورت عقل دانسته و از طرف دیگر دوام و قوام آنرا دیده برای حدود و دوام  
 آن محلها و تاویلها قرار دادند چنانکه برای استفاده قارئین و جهت تقویة مطلب و اثبات مقصد  
 بر مناسط خبر فقرة آیه را از تفسیر کبیر فخر الدین رازی عرض و نقل می نمایم اعلم ان الله لا یبدی الا  
 اقدم من ذر عیلة الاوتان و ذلك لان اقدم الانبیاء الذی نقل الینا  
 تاریخیم هو نوح علیه السلام وهو ائما جاء بالرد علیهم علی ما اخبر الله تعالی عن  
 قوم فی قوله و قالوا لا تذرت الهتمك الخ و علمنا ان هذه المقالة كانت حجة  
 قبل نوح و هی باقیة الی الآن بل اکثر اهل العالم مستمرین علی هذه المقالة  
 و الدین و المذهب الذی هذا شأنه لیس تخیل ان یكون بحیث یفساده

(۳۰)

الضَّويرة لكن العلم بان هذ البحر المنخوت في هذه الساعة ليس هو الذي خلقه  
خلق السموات والأرض علم ضروري فيستحيل اطلاق الجمع العظيم عليه فوجب  
يكون لعدة الاوتان غرض اخرى سوذلك والعلم ذكره فيه وجوها  
بعضي قابل شده انكه عباد او تان از قابل نشد بحسبیت خدا و ملائكة و حسن صوراشی شده است  
و سبب احتیاج آنها در سواد و جود نسبت انكه تماثل انقباب زنده در صورتی كه اعتقاد کرده بودند خدا  
و ملائكة را و معتقد بشوند عباد آن تماثل قاصدين طلب الزلغی الى الله تع و ملائكة  
و الكرفایل شده اند باینكه سبب عبادت او شان ناشی از تلقی و اعتقاد ارتباط خیرات عالم به تغییرات اجول  
كوبت بوده و ازین معتقدین هم بعضی قابل شده اند كه این كوكب واجب لذاته و خالق این عوالم است و بعضی  
اعتقاد کرده اند كه مخلوق خالق الكرهت و خود خالق این عالم است پس فرقة اوله اعتقاد کرده اند كوكب  
خود در حقیقت خداست اما فرقی نماند اعتقاد کرده اند كه آنها و طه است مینا خدا و بشر و سبب  
است از بهاراتها ذهن نام نموده اقبال عباد آنها کرده اند فظوا لا في الحقيقة عبد الكواكب  
و بعضی گفته اند سبب این بود كه هر وقتيكه شخصی كسیر وفات ميكرد اعتقاد ميكردند ان شخصی بحال بقوة  
و مقبول الشفاء است بد جهت صنع بصورت او اتی ذم ميكردند و عبادت مينمودند باعتقاد انكه ان شخص  
در يوم قیامت شفیع او خواهد شد و بعضی قابل شده اند كه هنگام را محاربه با خدا نموده بودند و سجده  
ميكردند بطرف آن نمانيكه بخود آن چنانكه ما بطرف قبله سجده ميكنم و لكن زمانيكه این حالت استمرار  
یافت جهات قوم چنانچه كردند كه عباد خود آنها واجب است و بعضی قابل شده اند كه عباد او تان

(۳۱)

از تحلیله مجسمه بوده اند و عقاید میکردند حلول رب بان تا مثل دین بجهت عبادت آنها را بانی تاویل  
میکردند خلاصه بدین گونه عمل و تاویل سبب دوت او نان پرستی را نقل نموده اند و باعث این  
تاویل خود را معقول و نامعقول ریانت ظاهر عبده او نان شده در نظر عقل پس ازین مذکورات مستفاد  
کردید که دین عبده او نان در میان سببش از ظهور روح پیدا موجود و از همه دین اقدم و تاویل  
مستمر و در اکثر مسموره ارضی سکنی بوده اند و آنچه مناظره ذکر گفته است که خوش آن دین حکمای فلان  
و فلان بوده است غلط فاحش بل فاحش و مخالف آن و تورات است

باری بگذریم ازین فقره و بگذاریم که مناظره زور در جواب سالات طفل مبتدی یا هوش قدری فکر کند  
و همیا جواب بدهد و اکنون لا حظ کنیم مقابله دیگر او را که کویا از قول و کلمات اخذ کرده بموضع بحث  
گذشته است اینک می نویسد « و اینکه ذکر نموده اند که عبده همام روز بروز در ترایدند ۱۱  
و کسی آنها را بر این می تواند بسیار خود ذکر شده همین یک دلیل بزرگ بر بفری و بی اطلاعی است  
نظر در تواریخ نمایند و ببینند که این عبده همام عالم احاطه نموده بودند و یکی روز بروز در تراقی  
بوده و میا و ایشان بر خلاف واقع تکلم نموده اند که نوشته اند روز بروز در ترایدند » آنچه  
با کمال حیرت و اطمینان توان گفت که در دنیا هیچ دینی و هر چه یافت نمیشود که جواز کذب  
و افک را متحمل باشد چونکه عقل سلیم خود در دین حق دانه آن مستقل و حاکم است  
« کلاما حسنه العقل حسنه الشرح » اما چنان معلوم میشود که مناظره زور یا هوش  
از آنجمله اشخاصی نیستند که قبح کذب و بجهت ترایدند و کوبید و یا دین جدیدی متخذه او جواز کذب را

پیام بهارستان / ۳، ۳، ش ۱۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۳۲)

شاید درین مقامها یعنی در مقام مجتهد و مناظره برای پیشرفت امر خودشان روانه شده باشد  
بای و صیبه کمان جای هزار تاسف است که شخصی مانند مناظر که خودش را دانا و یابنده طریق حتی  
می پندارد باین مرتبه افکند و افترا را جسته نماید بنده جمله قارئین محترم و خود مناظر را وکیل مطلق  
میکند و استدعای کلی دارم که رساله بنده را با دقت تمام رجوع فرمایند اگر این عباره را که مناظر در  
در دو سه مقام مرآه و کرا را بنده نهاد میدهند (عبده ضامن روز بروز در تریا میدهند) در رساله  
بیابند بنده جمیع اقاویل موهومه او را و لو تقلید باشد درست و صحیح است و نجایم کرد و کذا لعمری  
و تقدی او را که بنده نهاد بخودی و بی فکری و بی اطلاعی داده است خود را سرا و روشی  
خواهم داشت و الا بنده و کلاً بنده را حق دارد که او را امروز و کاذب دانسته من بعد جز  
از وصف مروری لقب کاذب را هم نایل نخواهد شد الا لعنة الله علی القواکذا کذاب  
حال ملاحظه کنید و بعد فکر و بی فکر و بی اطلاع که ام یک از ناست داین هم  
مسئومت که هر وقت کاذب میخواهد که کذب خود را بطوری اصلاح بکند و در صورت صدق  
بنماید بدتر از سابق خود را بورطه هلاکت و ضلالت میاندازد و تقصیر خود را بیشتر آشکار  
میکند از مناظر و تور و کاذب سوال باید کرد که آیا دیانت عبده ضامن که با عراف شما  
عالم گرفته بودند و حال در تناقض بوده و میباید از ادیان باطله و کاذب محسوب است و یا از ادیان  
صحیحه حقه شق ثانی را البته ما هر دو منکر هستیم یعنی عراف ایم در آنکه دین بت پرستی  
یک دین باطل و ناحق و بی معنی است پس لازم آید که شق اول مختار و مسلم باشد در نظریه و چه گونه

پیام بهارستان / د، ۳، س، ۳، ش، ۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۳۳)

مطابق و موافق آید بقول مناظر با آن قول که سائق در مقابل خود گفته است که «آنچه خلاف باطل  
پیدا کردید در بدایت سعه زده و نمودار کردید اما پس از آنکه مدتی محمود و نابود کردید  
عجا این دو عباره را اگر پیش چشم مناظر نرود و کذب بگذاریم چه خواهد گفت آیا از تافه  
گفتار و از اصلاح کاذب خود که بیشتر بحث فساد و عوجاج شده است هیچ مجالست خواهد  
کشید یا نه دیگر بنده در رساله خود چنین گفته ام (در عصاره پیشین رتبه شریفه محمد و سیت را  
بسیار کس ادعا کرده اند و هر یک را تا بقایا معتقد گشته جان نثاری کرده اند و عاقبت هر یک  
از ایشان مانند سید باب مغلوب و مقتول شده است پس با کدام دلیل و برهان معلوم است که  
ادعای آنها کذب و این صدق است) مناظر زور در مقابل این ایراد با ناز روی مکاره  
میکوید که دلیل و برهان این امر عظم اقوم اوضح از شمس در وسط النهار است و بعد از سطوی  
چند باز میگوید که «الآن این وجه باقی؟! با برهان الهی باین عالم آمده و خلق را بگویند  
حیات و سلبیل نجات دعوت میفرماید شما نظر بر برهان او نمائید نه اینکه ناسخیده  
و فکر نه نموده بر عترت ارض قیام کنید» بنحی  
مکان ندارم کسی در مناظره با منی درجه مکاره و مبالغه را جرئت و افک و تزویر را  
عادت نماید ای چاره آن چه گونه دلیل و برهان است که اوضاع از شمس در وسط  
نهار است اگر چنین بود میبایست تمام عالم تا بحال بادل و جان آن برهان را تسلیم  
تسلیم میکردند عینیت است که هر دم عباره اوضاع از شمس در وسط النهار را کمر را استعمال

(۳۴)

میکنید و اینقدر فراط و غرق را بر قلم خودتان روا میدارید دلیل و برهان شما اگر نه دلائل  
کتاب یقین بود ما آنرا بر میزان عقل و نقل با هزار دقت سنجیدیم و مردودی و مدحی آنرا  
بیا و عیان نمودیم بحقیقتی که هیچکس از مصلحت گویندگان و حیزه بنده شبهه و شکالی نماند در نگه  
دلائل موجوده در کتاب یقین جز از اوام و حلیت و در رد و دفع اعتراضات وارده فضیلت  
جناب منظر معلوم کردید یعنی عرض اینکه جواب است و یا مقنع داده باشید از سایر اولین  
گفتن را عبارت نمودید و اگر مراد غیر از است یعنی برهان اعجاز و بیات خود میدان است  
تأسیف میکنیم که ما زمان است از اینا فیم و حضور است از مشرف شدیم که تانفی و اثبات معاینه  
حاصل آید مگر اینکه حال استوار جامع است و با اثبات گردد و یا اینکه ادعا فرمائید که جناب  
در وقت وفات و قدرت معنوی خود را بر پیرش عباس افندی عطا کرده است  
در تصورت مع مافیه منظر خواهیم شد که آنجا بجا نماندند پیشینان است تشریح  
کرده باطلوت و قهر ظاهری و باطنی برای دعوت و هدایت شهر شهر و قریه بقریه حیات  
و هجرت فرمایند آنوقت آیه ما هم تدارک فیض خدمت و روز هدایت را نیز فایز بشویم و آن  
رحمت و فرقت در بقعه عکانشستن و ناز و استرحت کردن نه با حقه نبوت میکند  
و نه لقب مهدویت را موافق آید و نه هدایت عمومی را کاف باشد زیرا که مقصود از ظهور  
هدایت عام و سعادت نام است و خصوصاً اهل اسلام با عترت ائمه تصدیق خود در حق ایشان  
که در حق قرآن عبارت «درکن بیکه ترک نشد از آن امری» گفته است اهتمام نموده



( ۳۵ )

تحت آیه وافی بر ایبره واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا داخل خواهند شد  
 باری چنان تصور میکنیم آنکه توالب الفاظ خشکه و مصطلحات سخت شما را فریفته کرده  
 شده اند غلبه ایشان تا بحال هیچ دین را از مذاهب تنق و امتیاز نداده اند چنین می پندارند  
 که مؤسسان این عقاید خفیه بنا به تتبع و جهاد خودشان میخواهند یک مذهب در اسلام تائیس  
 بکنند چنانکه در زمان قدیم اتفاق افتاده است مانند کبیریه و زبیریه و سماعیلیه و ناوویه  
 و غیره و چنانکه حدیثاً مانند لوطی در دین نصارا که سیصد سال پیش ازین جنزاع نمود  
 و تا بحال قوام و دوام دارد اما نمی فهمند و غفلت کلی دارند از آنکه اقوال و ایه و عقاید  
 سخیفه شما بکلی این ترا اندازد اسلام خارج نموده است و چنین می پندارند که کویا این  
 مسلم و بایب مذاهب هستند مانند سنی مذهب و شیعی مذهب و غیره خبر بسیار سهو و غفلت کرده اند  
 منافق و منور و بد دینی و بد غیرت و بد حرمت است آنکه که با ایشان شکا را گوید که شما  
 بقبول و تسلیم این خیالات ما از دایره اسلام خارج شده اید و شما حالاً نه در دین می بودید  
 در دین نصارا و نه در دین اسلام هستید که اسم ایشان را برداشته باشید و باید شکا را گفتن  
 که ما مسلم نیستیم یعنی آنچه در دین اسلام بفرورت رسیده و متفق علیه است ما آنرا نمیستیم  
 نه اینکه با منافق خودشان را در دین اسلام نمودن و بایب مذاهب شدن لا محاله این عوامان  
 و تنک فها ترا حکم حکمه عادلانه وجدان منافی و اوارکنید و برای پیشرفت امر خودتان  
 در تائیک محبوس ننمائید اغفال و کتمان حقیقت اقیح اعمال و شمع اوصاف نیت و کذا خیلی

پیام بهارستان / ۳، ۳، ش ۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

( ۳۶ )

جرئت و به نصیحت که گفته می‌شود مبتلای هزار در دو بیست در زمره کتب سماوی ذکر کردن در  
 دستن چنانکه این جرت از مناظر مؤرور صادر شده است و الحال آن القرآن هو الكتاب  
 الذي لا يصير منسوخا البتة ولا ينطق اليه التبديل والتحريف على ما قال الله  
 تعالى «انا نحن نزلنا الذكر وانما له كحافظون» ولقوله تعالى ايضا «لا يأتية  
 الباطل من بين يديه ولا من خلفه» حيفا که بنده کتاب بیان را ننویسد ام فلذا در حق  
 آن البتة حق ندانم لا ونعم چیزی گفتن آنکتاب منزل الکریم است که ما از مطالب آنجا موضع  
 بحث که نشسته مبتلای اعتراضات عدیده گردید و کذا اجوبه حکایتیه واقفیه الکریمین است  
 که مستقیماً از قلم عزوجل قدیمه بل بوجه اعلا صادر شده است تا مستقماً باشد بر حال حاضر ما  
 و نوسها کرد در احوال آینده شما

مدافعه پنجم بر مقابلۀ خصم

حقیقتاً عارم آید دیگر با مقابلۀ خصم را بموضع بحث بگذارم و ردیه خودم را هم بنام مدافعه  
 تسمیه نمایم زیرا که پاره چیزی نمی‌نویسد که قابل رد و دفع اعتراضات ما گردد تا اینکه بعد فهم  
 برداریم فقط ایراد بنده را ناقص و بعضاً محرفاً ذکر میکنند و بعد صحبت و علامت کردن از آغاز  
 و با مکابرات و تکرارات دور و دراز انجام میدهد چنانکه سابقاً اشاره شده و گاهی از  
 بحث و ایراد هم ما جزوی ناقصی اخذ نموده آنچه در آن محبت بکار او نمی‌آید یعنی یا بر ادبی که  
 نمیتواند مقابلۀ نماید طفره میزند چنانکه در مقابلۀ آئیه تزویر مناظر بیشتر از پیش اظهر و اوضح است

پیام بهارستان / ۳، س ۳، ش ۱۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۳۷)

هذا عینی عبارت فر « و اینکه ذکر نموده اند اکنون بیائیم بادعای جناب بها جلّ ذکره (این کلمه  
 «جلّ ذکره» از طرف مناظر ضافه شده است دقت بفرمائید که مقابل که وجه گذشته است  
 الله اکبر جلّ ذکره و جلّ جلاله)؟! اگر مقام و ادعای او بالفرض ادعای نبوت باشد  
 جای شبهه نیست که بر کلّت اسلام مخالف افتاده است اینجا قطع کلام کرده آنچه در باره  
 ختمیت حضرت رسول و تأویل و توهم صاحب کتاب ايقان در معنی ختمیت و ایراد اول و ثانوی  
 بنده همین تأویل ايقان در رساله بنده مذکور است بالمره ترک و از مقابله عاجز و قسم و بکم مانده  
 ناچاراً از نصیحت و علامت کردن و دعوت نمودن بنده به عکس و غیر ذلک را بازجبارت  
 کرده است اقول سوال میگرد که این جناب بنده مناظره میکند و یاد عطف و نامح واقع  
 شده است و ثانیا اگر قدرت مقادمت و معالمت داشت چرا از این نقطه مهمه مذکور  
 رو برفتند و حال اینکه قطع نزاع و فصل دعوا مخفی بارده و تسلیم این عترت بیان و عینا خواهد شد  
 زیرا که جمیع عقاید ختمیت ایشان مبتنی بر آن است تأویل است که در کتاب ايقان در خصوص  
 ختمیت بیان شده چنانکه میگوید «الجميع ایتا ندای انا خاتم النبیین برآرند حق است زیرا که  
 جمیع حکم یکذات و یک روح و یک امرند همه منظر بریتیت و ختمیت و اولیت و آخریت  
 ان روح الارواح حقیقی اند» بناء علیه اس عقیده باید و نقطه مهمه مناظره همین مسئله  
 ختمیت خواهد بود پس بر انداختن و کرنیتن مناظر ازین نقطه مهمه معرکه دال بر عجز ظاهر و نزدیک  
 و تفسیر است در مناظره و ما بول و قوه العلی دست ختمیت و حقیقت محمدی آن اس اسرا

(۳۸)

دروغیزه خود مندم و مخدوم کردیم معلوم است که در صورت انهدام اسلحه بر سر آن متاسست  
بالتبع انهدام خواهد پرزیرت تفصیل انی الجا انکه در باره ادعای جناب مقام نبوت انبند  
در رساله خود گفته بودم که اینگونه ادعا مخالف عقیده جمیع ملت اسلام است زیرا که با اعتقاد اسلام  
نبوت ختم است یعنی دینی و کتابی که ناسخ این دینی و کتاب بشد از جانب خدا نازل نخواهد شد

مستوفی مصطفی را وعده کرد الطاحی کرمی تو نمیرد این سبق

من کتاب معجزات را نفسم بیش و کم کن را از قرآن مانم

من ترا اندر دو عالم حافظم طایفه ترا از حدیث رافضم

کس نتابد پیش و کم کرد درو تو بازمی حافظی دیگر محو

از آن بعد تا ویلات ایقنا که در وجود هر یک از مظهر قدسیه اولیت و آخریت  
و بدیث و حتمیت را جمع می شمارد بموضع بحث گذشته بدو قسم ایراد در آورده بودیم یکی  
این بود که صفت اولیت و آخریت مختص ذات اقدس خداوندی است به کلی مظهر این ادعا  
نخواهد بود هو الاول والاخر والظاهر والباطن و بر فرض تسلیم گفته بودیم که شیخ  
نیت در اینکه این مظهریت البته در نقطه متقی خواهد شد یعنی یک پیغمبری خواهد آمد  
که نفس الامر دینی او ورق اخرین کتاب است لکن خواهد شد و فرض کنیم کسی باین صفت  
بباید و دینی و شرع او هم استقراریابد اما بعد از مدتی کسی کاذب و مزور ظهور نموده ادعای  
مظهریت کند و بهمان دلیل های که صاحب کتاب ایقان متنبث شده است آنهم متمسک گردد

پیام بهارستان / ۳، ۳، ش ۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۳۹)

و بگوید ای جماعت شما مشبه شوید در نیکه نبی پیشین خود را خاتم النبیین نامیده است  
ما هر مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت هستیم چونکه حکم یکذات و یک جسم و یک  
روحیم درین صورت لازم آید که قول کاذب زور صادق باشد و لازم تصدیق گردد  
و بی صادق و کاذب مزنی نباشد فالدلیل الذی یفصله الی تصدیق و الکاذب  
ولا یفرق بینه الصادق و الکاذب لا یصلح ان یرکون دلیلاً  
بل یرکون تزویراً و ذلک لیساً

حال می‌خواهم درین رساله ایراد خود را قدری و مختصراً بقی بیان نمایم یعنی ظهور مظهر حق  
و صادق و خروج مدعی ناحق و کاذب نه اینکه در زمان قبل و بعد هر دو را در یک زمان  
فرض نمایم مثلاً موافق تأویل و تفسیر کتاب ایقان که در معنی ختمیت اشاره کرده اند فرض  
کنیم که یک دانه باد دعای مظهریت در بلده کله و یا عکله ظاهر گردید و ادعایش در الواقع  
صادق و دین و کتاب او صیغه آخرین کتب اولین باشد و در عصر خود او یکی هم مثلاً در  
اقصای بلاد هند و یا آفریقا خروج کند و در واقع ادعایش محض کذب و باطل باشد  
اما متمک شود بدلی که ایراد صادق او در میان گذشته است یعنی گفته است که اگر  
جمع مظاهر ادعای اولیت و آخریت و بدئیت و ختمیت نماید حق است زیرا که با جمیعاً  
حکم یکذات و یک روح و یک امیرم و در ظاهر متعدد و در باطن یکیم و هر نوع ایرادیکه  
با بیان کاذب بگوئیم او در جواب بگوید این ایراد را در حق پیشینیان هم کرده اند اگر

(۴۰)

میخواهد آیات و بیانات را ببینید بیایید نزد من بشما عیان و بیان کردد در صورت  
ما چا رکاب روی زین چه کنیم و حقیقت این و آن را با چه وسیله بدانیم بدرگاه کد امین  
از اینها بشناسیم بکله برویم و یا برهیم بکدام قدرت و وسیلت و تطاعت برویم حق  
کیمت و کاذب کدام است پس ازین مذکورات معلوم کردید که آنچه در کتاب ایقان  
برای اثبات حقیقت خود دلیل آورده است بفاصله ای وضعیف و در نهایت علیل  
و نحیف و هم موجب تصدیق کاذب و مفروض است و همچنین در مقابل اعتراضات خارجه  
عذار بانیکه انیکونه ایراد ترا در حق پیشینیان هم کرده اند و دعوت کردن خلائق بکار  
مدعی منظریت برای دیدن حقیقت حضورش در صورت مفروضه خارجه خارج از دایره عقل  
و شرح بل از قبیل تکلیف بحال و باعث تحیر بیندگان خدا در امر دینی است فاقمکم ولا  
تکن من المناظرین المعاندين الحاد عین فان الحقد والعناد والحذرة  
والفسیاد من خطوات الشیاطین فلا تتبعوها ان کنتم من المنقین  
مدافعه ششم بر مقابله خصم

از بیانات مدافعه سابقه واضح گردید که مناظره در فقره که همترین بحث ما بود بلکه جمیع  
دعاوی مدعی و اعتراضات و نظریات ناموکل بر رد و قبول آن می بود از عدم اقتدار  
بر ردش سپر اندخته از مقابله اعراض و اغراض نمودند چنانکه بنده ایراد مذکور را که در  
خود بیان کرده بودم درین وحیره هم مع العلاوه بموضع بحث نهادم و در تلوا و تمطلب در باره

(۴۱)

معا کلمات چند که در کتاب ایقان از جبار حضرت مسیح اخذ و اماده گزیدند بعد از آن  
ادبیه را از قبیل تالیف و ذکر کردن قائل از قانون کتاب استعمال کلمه در معنی ظاهری و لغوی مکرر شده  
اخذ معانی متناسبه با قراین مقالیه و حالیه بوده باشد و اقامه شود استعمال کلمه در معنی متناسبه  
از خود از زبان و موافقت تفسیر و تالیف با یکی از مفسران غیر ذلک در دنیا که نوشته رفات  
از آنجا که در ترجمه جبار علم از مسلمات است و در شرط نوشته بودم و از این قطع نظر  
کیفیت حال هر دو جهت سوال جوارقون و جواب حضرت مسیح را ذکر کرده قراین مقالیه و مقالیه  
شهادت داد باینکه خبر کلمه حضرت مسیح فرموده است محقق جهت شخصی و مخصوصی خود آنجا است

نه جهت سایر مظهر جباری صاحب کتاب ایقان چنین فهمیده است

مناظره فرمود درین باره خصم از نقل قول نموده بعد از تحیرات چند که صفت خاصه آنجا است  
چنین میگوید «خذ او مذ در قرآن میفرماید لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ و همچنین در آیه دیگر  
لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالْكَافِرُونَ فِي الْعِلْمِ فرموده است و بعد از این بطریق  
استفهام میگوید آیا کلمات مظهر الهیه را بهتر از مظهر الهیه کسی است که بداند لا والله  
ایقین است هر چه عالم و مفسر و مترجم باشد باز سهو مینمایند» انجمنی

در جواب و دفع این مقابله عرض مینمایم که اول آیه اولی که درین موقع ذکر کرده اید و کویا  
بر مدعای خودش هر آورده اید صلا مناسبتی باین مقام ندارد این هم از آنجمله تفسیر و تالیف  
جملی است که بازنم و فهم خودتان جبارت مینمایند و قانیناً در باره آیه ثانیه با کمال

(۴۲)

انقاد و تسلیم مضمون شریف آنرا قبول میکنم و حقیقت کلمات شما را که گفته اید «کلمات مظهر  
الطبیعه را بهتر از مظهر الطبیعه کسی نمیداند» بصمیم قلب تصدیق میکنم قسم خوردن چنانکه سابقاً  
همشما را در وقت لازمیت و لکن مظهر بودن مدعیان شما را مصدق و مدعی نیستیم  
تا تفسیر و تأویل این: «اسم دارم هذا اول الدعوان قبل قبل ما سواه وان  
رد مرگ ما سواه بشما لازمست که اول مظهر بودن شما را با ما ثابت کنید و ثابت کنید  
و بعد ما خود بدون استیاده که تاویل و توجیه او را تقبلاً قبول خواهیم کرد ثبت العرش  
ثم انقیس مختصر تفسیر و تأویل یکبار با جمیع مفسران مفاخر باشد محض از آن کس مقبول و مسلم  
کرده که رتبه نبوت و امامت را دارا و این مقامات را با بنیاد ظاهری و آیات با هر  
اثبات و آشکار نماید و این هنوز در حق مدعیان شما پایت اولین نزاع است و ادعای  
طاوسی را در ننگ و جلوه طاوسی لازم است (مثنوی)

خلوت طاوسی آید ز همین کی رسی از ننگ و دعویها بد آن

سوی طاوسی اگر پیداشوی عاجزی از جلوه و رسواشوی

باری ایراد دیگر بنده هم این بود که صاحب ایقان عوفی آنیکه در خصوص معانی ما خود باید  
شما بر ادعای خود را از خود کلام شریف حضرت مسیح و لغتیکه متکلم بان شده است بیادرد  
استشهاد میکند بکلام و لغت یکی از اولیای دین اسلام که هرگز اهل انجیل نام و نشان او را  
ندیده و نشنیده است و حق حقیقت خود دیانت اسلام اعتراف ندارد مثلاً میگوید که مراد



(۴۳)

از کلمات شمس و قدر قول مسیح  $\text{فلان و فلان}$  است بدلیل اینکه در دعای نذیر این الشمس  
الطالعة و این الأضواء الزاهرة فرموده اند و باز گفته بودم که کیرم باین گونه استدلال  
فرقه شیعه را که بصلح این کلام قائل استند نوعی قانع کردن مکن باشد آیا اهل سنت و حجت است  
و لایستاید نصرا را دعای نذیر چه طور تأثیر توان نمود حال اینکه هر کس معتقدی که با دعای  
عام بیاید و خود را منظر اظهر بداند باید خطبات و اثبات حقیقت خود هم عام و تمام باشد نه اینکه  
فرقه قلیله را مورد خطاب نموده بجا یا  $\text{یا ایها الناس یا ایها العربین و یا ایها العرب}$   
بگوید و احادیثی که در این صحت و قسم آن بسیار شکل است و حتی اگر اهل اسلام بان معتقد  
نستند استدلال برود و باز در باره معنی آیات شریفه « $\text{بوت المشرق والمغرب و إذا السما انفتحت}$ »  
و غیره که محب ایقان مشرق و بمظهر انوار الهی و انظار سهارا  
بمعنی نسخ دین قبل حین ظهور بعد نموده است سوال کرده بودم که آیا کدام لغت و اصطلاح عرب  
و کدام تفسیر و موارد استعمال دلالت میکند باینکه سما بمعنی دین و انظار بمعنی بطلان  
و نسخ بطریق حقیقت و یا مجاز مستعمل است  
مناظره در مقابل ایرادیکه بایشهاد دارد بود چنین عذری آورد  
« $\text{این مسائل را چون شخصی سید و عزیز و محترم شیعه و از مخلصان ائمه هدی سوال نموده اند}$   
لذا از قول ائمه هدی دلیل ذکر شده و این مطلب خود شماست که خواسته اید بگوئید نذیر است  
چگونه تفسیر و اظهار دارد که ذکر نموده اید در وقت اراده معنی باید است در از قول و لغت خود

(۴۴)

قائل آوردند از قول و زبان دیگر اینها شما خواستید بگوئید از قول و لغت سائل باید جواب سائل  
داد یعنی اگر سائل بفرماند باشد از کتاب خود او که انجیل است باید برای او دلیل آورد و گدنگ بود  
و غیره حال چون سائل شیعه است از قول ائمه هدی برای او دلیل آورده شد که مقصود از شمس  
و قمر در کلمات ظاهر الطبی شمس و قمر ظاهری نه چنانچه در دعای مذکور چنین فرموده اند یعنی  
در باره هند از مذکور رد و بحث ما هنوز با نماند میجویم اقل سبب و خطا و نامحیی مناظر را بیان  
و عیان نماید بچاره با همه اینکه مقصود مضمون این عبارت بنده را که «باید هر از قول و لغت  
خود قائل آوردند از قول و زبان دیگر» اصلاً نفهمیده است و یا نخوانده است بعد باز بر آن  
و عبارت رساله مرافاده مطلب قاصر می پذیرد چنانکه میگوید «این خود مطلب شماست  
که خواسته اید بگوئید بنده استاید چگونه تقریر و اظهار در آید» ای آنکه بعقیده خودتان باب علم  
و معرفت از بنده علم بر روی تو کشیده شده است چرا این مختصر عباره را درست نمی فهمی  
و یا تحریف و تبدیل میکنی معلوم میشود که شما تحریف و تبدیل و تاویل کاذب عادت گرفته اید  
مقصود بنده اینست که اگر کسی کلامی مثلاً در لغت فارسی تقریر و یا تحریف کند بعد از آن کسی بیاید  
و آن کلام را ترجمه و تفسیر نماید و بگوید معنی این کلمات و یا مراد از این عبارات چنین چنان است  
بر عهده آن مفسر و چیست که در آن معنی را که در اداده کرده است از خود زبان فارسی ما آورد  
نه از زبان و قول و دیگر مثلاً فرض کنیم که در آن کلام کلمه آفتاب و ابر مذکور شده باشد و آن مفسر  
این کلمات را در معنی ظاهری استعمال نکند و بگوید که اینجا معنی آفتاب نوزدهایت و معنی آبر طلعت

(۴۵)

صلوات است بایست هدایت ما مؤخذه را از زبان و لفظ فارسی و از استعمالات شعرا و بعضی  
آن بیاورد نه از زبان ترکی و فارسی باری بیایم بر سر عهد و مناظر بر قارئین محترم البته معلوم  
کردید که مشهوره که این شهاده فقره بود که صاحب یقان آنرا از انجیل شریف نقل کرده بود  
و جناب حضرت مسیح را بمعناد لغواه خود تفسیر و تاویل نموده است هر آنرا از دعای مذمه آورده بود  
حال از جناب مناظر سوال میروند آن کدام سید عزیز و محترم و چگونه شیشه و مخلص ائمه هدی است  
در عین مشهوره تردیدی بل محرف بودنش را اعتقادی نموده باشد و آنرا کویا مسلم  
و مقبول دانسته خواهد آنرا از سولای مناظر خویش نماید و حال آنکه قرآن شریف بقریف آن  
بصوت عالم اند کرده است قبول آن رذایه لازم میدارد در صورت رذنه اینکه شیشه بلکه  
مسلم نمیکرد و علاوه چنانکه خود مناظر اعتراف نمود جواب عمل را باید از همان قول کتاب  
داد که آنرا اعتقاد و تصدیق نماید نه اینکه از کتابیکه محرف می شمارد افسوس نظر مناظر  
که یکف چشمش برای دیدن نفع خود بینا چشم دیگر از دیدن حقیقت کور و ب نور است و اشفاق  
سائل چنین شخصی محترم و محبت آل طهرینی بود چرا صاحب یقان هم تمام وقتش را در انتظار  
نفرمودند و بعضی اینکه بایست هر مشهوره را از قرآن شریف و احادیث منیف نبوی  
و ائمه طهرینی آورد مشهوره را از مسلمات سائل پنداشته است هر از قول دیگری  
می آورد فرضا اگر سائل بود که جناب مناظر ایراد بکنند که بنده همان مشهوره را قائل نیستم که تا  
ش هوش را هم قبول بکنم چه جواب خواهد داد

(۴۶)

و در مقابل این ایراد بنده که «آیا اهل سنت و جماعت که صاحب این کلام قایل نیستند و حقوق  
الهی را راکه را که راکه را که حقیقت دین اسلام هستند چه طور قانع توان کرد و چه بود قای  
ندبه باین تأثیر خواهد کرد» مناظر فرقه در جواب چنین میگوید «هذا عین جمله است  
اگر ذکر اهل سنت و جماعت می کنید دو ائمه در بغداد تشریف داشتند در جمیع علمای  
مبتغیان اهل سنت ایستادند و آنها را معاشرو غوامض مسائل علمی را که آنها سوال می نمودند جواب می فرودند  
و کل تمام خضوع و موذت و خشوع و محبت در حضور حاضر می گشتند از آنجا سوال و تحقیق  
بکنید شاید برخی از بحر انصاف مرزوق شوید و از ایراد مستغنی و دلیل بر جنبان اینک حکام  
مهاجرت از آنجا هیچ از مفارقت نالان و غلبی باه و افغان اشک ریزان هم علمای اهل  
در آن جهان جناب ابن ابی عمیر رحمه الله و جناب عبد السلام افندی و سید داود  
که از مشایخ بودند نفرین می کردند بر آنکه سبب این هجرت شده و آنها را از معاشرتان  
همی کل قدس صمدان محروم داشته و ایضا بیست و سه در آنجا تشریف داشتند و علمای  
مشهور آنجا تمام خضوع و خشوع مشرف می شدند و از هر گونه مسأله سوال می نمودند و جوابش کافی  
میشدند و کذکک علمای نصاری که غلبی در عین خروج از آنجا بخرج و فرغ و ناله چنین  
از فراق آن تیر افی یقین بودند از آنجا تحقیق کنید که شاید بر صدق این گفته مطلع  
گردید ای ذاکر و کاتب این اقوال اگر است می گویند و مقصود شما معرفت است و حقائق  
حق بر خیزید و بیایید باین مدینه که الآن است و منصفانه میشود که در اینجا کن می باشد

(۴۷)

و ملاحظه آثار و شئون الهیه را چشم ظاهر خود ببینید که غیر از حق منیع قادر بر اینکه سبک نبوده  
و نیست و از جمیع علماء و فقهای این مملکت تقصیر نمائید چه از اسلام و چه از مسیحیت تا آنکه  
اقرار نمائید که نفییده و نسجیده عراض نموده و ایراد گرفته اید آنچه  
ای از باب فضل و کمال مفا بلهین است که می بینید اگر در میان این مقاله طویله جز از ادعا  
و مکابره و خبرهای محتمل الصدق و الکذب چیزی یافتید و دلیلی و لواقعا باشد بر رد آن  
بیده ملاحظه فرمودید باین حقیرم بنمائید و الا خطا با بجناب مناظر بفرمائید ای بچاره دوازده  
سنه در بغداد و پنج سنه در ادره ماندن و با علماء آن مان فرصتاً لیل و نهاراً صحبت  
و معاشرت کردن و حل مسائل ایشان نمودن و لذای حضور محبت و مودت و عهد  
المفا رقت محزون و مخوم کشتن و حتی کرسیت آنها چه در حل مطلب دارد و چه کونه برای نظریت  
عائمه دلیل قطعی و برهان حتی خواهد بود این اوصاف مذکوره و این قسم معاهده فرستید قدیماً  
و حدیثاً در حق هر یک از علماء و فضلاء واقع و صادر بوده و خواهد شد حضوراً آنانیکه از ایشان  
بر یافت و تقوی منسوب و معروف باشد عز و احترام و تواضع و اکرام او از قبل ناس خصوصاً  
از جانب شیخ صدیق قدرشناختن بالمصاعف ظاهر و عیان بوده است ترجمه احوال علماء اصفهان  
و حکما متأهلین و هم مشایخه حالات فضلاء حاضرین و عرفاء مرتاضین دلیل صدق و راستی  
قول ماست پس ذکر و توصیف اینگونه حالات و معاملات و لوائیکه صدق و محبتش را فرستادیم  
داریم باز هر مدعای مناظر و دلیل رد آنرا عرض نخواهد کردید این قسم فضیلت و کرامت

(۱۴۸)

و محبت و شرافت نه اینکه تنها برای حضرت مجتهد و بلکه برای هزار شیخ مجتهد و برای صد سنیان  
مسیر و مقدور شد است سیر و سوک و مراتب علم و اطوار ایشان را تفریح بکنید که شاید بر مطلق  
باشید پس بنا بقول شما باید هر یک از اینها منظر نظر الهی باشند و آنکه درین مواد توصیه تفریح  
از اهل بغداد و ادرنه فرموده اید بآنکه سهو و زیاده است زیرا که طبیعت است که معاشرت و محبت  
بش محبت و سعادت و مهاجرت و مفارقت موجب اندوه و محنت است و این هم از لوازم  
محبت است که کسیکه باین مفارقت سبب شده است در نظر محتاتین منفور و مورد لعن و لعن  
و نفرتی خواهد شد خواه این مفارقت بقول قائل از هیچکدام مدانه باشد و خواه اندکی منمان  
و خواه برای مسلمین اتفاق افتد و یا برای مسیحین واقع گردد چیزی که بعهده مناظره است  
اینست که باید اثبات کند که علما بغداد و ادرنه چه از اسلام و چه از نصرا ابقلان بران قطعی  
و دلایل عقلی قبول کردند منظریت او را و عقاد نمودند که او است پیغمبر صادق و یا شخصی موعود  
و منتظر و فایق مادی که اینراست ثابت نیست محبت و خضوع آنان بر اثبات ادعای الهی  
کار نخواهد شد و اینکه برای معرفت و حقایق حق مرابا از تکلیف و دعوت میباید بیدریه  
حکما جواب اینها ذکر شده است اگر درست تا عمل و تفکر بکنند یقیناً شرم خواهند کرد از آنکه  
دیگر بار بنفسم تکلیف را بکسی اظهار جرات نمایند  
دیگر بنده در رساله خود گفته بودم که هر روشی که بادعای عام بیاید باید خطابات و اثبات  
حقیقت خود هم عام و تمام باشد نه اینکه از اهل متفرقه مسکو نه ارض فرقه قلیل را مورد

(۴۹)

خطبات نموده بجای یا ایها الناس یا ایها الفرس بگوید و بشناسیدن خود بیکفره سعی نماید  
در مقابل این ایراد مناظره روز آتی استبعاد میکند از اینکه این اعتراض از بنده باشد چنانکه  
میگوید « این بنده بحقیقت قبول نمی‌نماید که جناب شیخ انبوت ایراد و اعتراضی عمل نمایند  
لا بد دیگری باشد این انبوت القاموده است »

خیر آقای بنده این طعن مانند طنون سابقه انجیب باطل و خطاست کسی بنده درین  
ایرادات شرکائی ندارد بلکه مال خودم است رشت و زیاده هر چه باشد بشخص خود بنده  
عاید است نه کسی دیگر و نادیده میگوید که در قرآن چه قدر یا ایها الذین امنوا  
و چه قدر یا ایها المسلمین میفرماید پس اعتراض نماید که چه نفرموده یا ایها العالم  
فقط نفوسیکم با مؤمن و مومنین مورد خطاب نموده است انجی

سبحان الله صریح و عناد و غلو و شقاق آدم را چه قدر از راه مستقیم حقیقت دور نمایند  
و دیده بصیرت و فرات را دور و دور نمایند ای پیغمبر چه انقدر جهالت خود را آشکار  
نمایند مگر ممکن است که کسی با انصاف در اشغال مضمون شریف یا ایها الذین امنوا  
بجميع اهل الانبیا و اهل الارضین تردیدی داشته باشد درین خطبات عرب و فارس  
و ترک بل ای شریک مساویند خصامی بهیچ وجه و بطایفه ندارد اما مدعی شهادت  
ادعای خود روی خطباتش بالکلیه بگروه شیعه و با اهل ایران است « سبب تفاوت  
ره از کجاست تا کجا » و سبب این تخصیص جهالت که بنده در رساله خود اشارت کرده ام

(۵۰)

یعنی مولای مناظر خوب نمیده است که فایده فهم و معلومات اغلب از دیگران تفکک است  
 باین حرفهای داعی و غیر کافیه جملان ما را پیروی خود کردند و علاوه می رسید خداوند عالم  
 فقط نفوسیکه مؤمن و موقند مورد خطاب نموده « اگر واقعاً چنین است و عادت الله  
 و سنن شریع مقدس باین طریقیست چه امری مناظر از دینان جدا خارج شده است  
 که اهل ایران مؤمن و موقن اینجا بند که تا مورد خطاب بوده باشند در انکار و ناشناسی او  
 ایران دتوران و عربستان و از اهل کتاب یهود و نصارا و اسلام و از فرق مذموم  
 و مستی همه شریک و مساوی بوده منکر ادعای او هستند پس تخصیص خطابات و اثبات  
 ادعای حقیقت بشیعه و اهل ایران مبتنی بر غرضیت که پولتیک است اینجاست از آنچه کرده است  
 و اینکه در قرآن شریف ذکر یافته است <sup>احوال</sup> میراثی رفته این ذکر از قبیل قصص و اخبار و تدکار  
 سالفین است دخل با حکام و خطابات و اثبات ادعا ندارد تا مناضی قول ما کردد  
 دیگر در مقابل ایراد بنده که از معنی سماء و انظار چنانکه سابقاً مذکور کردید سوال رفته  
 بود چنین میگوید « و اینکه در ذکر معنی آیات شریفه قرآن که در کتاب مبین <sup>بیا</sup> اقیان  
 از قلم قدس رحمان <sup>بیا</sup> جاری شده ایراد گرفته اند همین ایراد در نزد ذوی العقول  
 و صاحبان درایت بر روان ایشان کفایت است <sup>بیا</sup>؟ جمع علمای کربلا و نجف  
 و اهل تفسیر در بقیع مصدق اینمعنا بوده و قانع شده اند <sup>بیا</sup> سفاهان کتاب مبین را  
 در نزد عالمین و مستشرقان حاضر سازید و ایراد خود را ذکر کنید تا ببینید که چه قدر <sup>بیا</sup> سب



(۵۱)

گفته نوشته اند آنحضری

حقیقت از اظهار و تکرار ادعای بی دلیل و علیل مناظره زور به تنگ آمدن و حشمت شرم  
خانه خرابی بی هیچ بقیع اینقدر تکرار است و مکابرات بر عجز دار نمیشود و متصل به بیته و برهان  
حرف میزند و با الفاظهاستخته و بافته میخواهد چشم و گوش را کور و کور نماید و گمان میکند  
که این بین گفتن و قلم را همان نوشتن مبینی و رحمانی بودن آنها را ثابت مینماید چرا  
قیامت مکابرات و تکلیفات خود را نمی بینی و مرا بدار این و آن فرستادن را توصیه  
میکنی شما آن سند و دلیل را بجا نشان بدهید که علمای کجف و کربلا بهمان دلیل و برهان  
تسیم حرف ابقان نموده اند نزد ایشان رفتن آن نیت اما تجسس و تفتیش آنچه  
که سبب تصدیق و قناعت کردن ایشان شده است از کتب معتبره تفسیر و لغات و خواهد  
استعمال کلمات آن در هر یک از اینها حاضر و موجود است اولی تر این بود که عموماً این  
سپارش محض یک کلمه درین باره است ره فرمودی نه اینکه عجز و قناعت و مکابره خود را  
آنگار نمودی و آنکه درباره تفسیر ظاهر ذکر کرده اید جواب آن است بقاءش ره کردید و حالا  
هم مختصراً عرض میکنم که قبول تفسیریک از مظاهر بعد از ثبوت مظهریت و حقا و حقیقت است  
مادامکه این مراتب ثابت نیست و دلیل و برهان بر صدق ادعا قائم نگشته است تفسیر و تاویل او  
جس و بی عذری محسوب می شود چنانکه خود می نویسد که

انسان باید او را در دین دارد و مقصودش معرفت است سعی و کوشش نماید تا بفنانش

(۵۲)

و چون شناخت و دینت آنچه از آن مصدر در معاصد شود باید الهامت نماید چه که اوست  
عالم و دانا مع  
بلی هر از دفعه بی گفته نمی هم نیست پس اول بلا اول بشما لازم است که آنچه را با شما شناسید  
و ادعای او را با ادله قطعیّه و بیّنه با بهره اثبات کنید تا حقیقت او در دل ما مستقر آید  
و اعتقاد کامل بهر سد بعد از آن هر چه از نظر ظاهر گردد البته با کمال الهامت قبول خواهیم  
کرد اگر گفته دیگر از آن می خواهی بفرمی باری گفته خود را بفهم و بر خود راستی و اگر از اثبات  
کردن مدعا عاجز هستی بیا در دست از منظره کشیده صم و بکم بکنی نشسته در فکر مرغ  
استنباطات خود باشید (مثنوی)

در نکوی عیب خود باری بخش از غایش و زد غل خود را بکش  
دیگر در مقابل این قول بنده « تجاوز از قانون سان در هر دین و در هر ملت جایز  
نیست و بلکه کلام و خطابات هر منظر زیاده که دارد باید غایت الغایات بلیغ و صریح باشد  
و لذا قال عز من قال وَاِذْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا فَأَتُوا لِيُتَوَكَّرَ  
مِنْهُ تِلْكَ» چنین مقابله می نماید « این نوع محبت و ایراد بر حق؟! که شما گفته  
و مینمایید مردم بازاری بر عالمین خود رواندارند و آنها را محروم از زندگی شما میگردانند  
حق مینوی که جمیع قواعد و قانونها بیکله او ایجاد شده؟ یا باین گونه گفتگو محمدود  
سازند و ایراد بگیرند» انتهی

پیام بهارستان / ۳، ۳، ۳، ش ۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۵۳)

میدانم بسیاری از زار با علم و کمال به بنده خواهند گفت که کیسکه با نیرتبه غایب باشد جواب او  
خاموشی است و سکوت اولی و بجزر لکن با اینکه فرمایش ایشان حق و بر جاست میخوانم  
باز چند کلمه درین باره عرض کنم که تا جهالت و قسوت مناظر همه کس عیان و بیان کرد که  
جمیع قواعد و قانونها بیکه او ایجاد شده یعنی آنیکه ادعای مطهرت میکند میتواند از قانون  
آن تجاوز کند چونکه موجود و وضع هر قانون و قاعده اوست مثلاً در بحث عرب قانون  
فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب و مضاف الیه را مجرور خواندن و نوشتن شرط است اما  
بکمان مناظر اگر مطهری را از مظاهر خلاف این قانون تقریر و یا بخر نماید نه اینکه تفسیر و بی  
بر او وارد آید حتی گفته خود او را باید قانون شجاعت هر چند بقول سیبویه و یا خوش  
غلط فاش بل خوش هم باشد مثلاً این کمان باطل و زعم فاسد از منیت که مناظر  
مغرور و تاجال موجود قانون را نشاخته است کمان میکند که موجود قانون فلان خوبی و غلام  
معاد و بیانست نبأ علیه خلاف را می و قول آنها حرف زدن و بر کس قوانین مختصره  
ایشان رفیق هیچ خط نیست خیر بسیار سهو و غلط نمیده است موجود قانون  
خود آن است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است و حضرات محو و مرفوق  
و معاینه منسب و مستقر و جامع هم قوانین است که آن خود ای کرده است محقق تابع  
قانون نیست بلکه قانون تابع آن و ما خود از نیست پس اگر مطهری در دنیا تو میکه هزاران  
متکلم بر اینست و قانونش طبعاً و سلیقه بر این است معلومست ظهور نماید و بجز قوانین

(۵۴)

آن که حرف بزند و بگوید که اینطور حرف زدن شما غلط است، باید چنین و چنان حرف زدن  
و حتی ادعا کند مثلاً معنی قال و سَمِعَ گفت و شنید نیست بلکه خواندن و نوشتن است انوم  
نه اینکه منظریت او را قبول بلکه استلزامی سفاقت و حجت خواهند داشت نباید این بود  
بنده گفتم که در هر دینی و در میان هر ملت قیود از قانون لسان جایز نه و بنا بر اینست  
حدود و حکم و علم در قرآن شریف و مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُلٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوِيٍّ  
و در مقام تعجیر فاتوا السوریه من مثله فرموده اند فافهم که هذه الکتکة التي  
فدکنتم عنها غافلين و اغرقتم بجهلها جاهلین

مدافعه هفتم بر مقابله خصم

بنده در رساله خود گفته بودم که صاحب ایقان در تفسیر قول «یظهر علامه ابن  
الاکثینان فی السیاق چنین میگوید که» قبل از ظهور رهبری نجفی در سنا ظاهر ظهور  
میکند چنانچه پیش از ظهور خلیل الرحمن کهنه از زمان خبر دادند ظهور نجفی در سنا و همچنین  
شخصی در ارض پیدا شد که مردم اثبات میدادند ظهور حضرت کذاف زعمی و اکلم و مسیح  
و ناتمام تا رسید باین امر بدیع و منیع! در بیروت اثر نتوان خبر ظهور نجفی را در سنا ظاهر  
داده اند و همچنین در ارض یوزین تیرین احمد و کاظم رحما الله اثبات آنجا با داده اند  
و بعد از نقل این قول اقول که سوال کرده بودم که با کدام دلیل و برهان ثابت شده است  
که قبل از ظهور رهبری ظهور نجفی در سنا لازم است و ثانیاً این خبر چنانچه خود صاحب ایقان

(۵۵)

بنی بجز آنچه خود صاحب یقین عتراف نمود مستند باخبار کاهنین و نجیبین است آنهم در حق بعضی  
نه در حق عموم انبیاء و اخبار الکاهنین و النجیبین الذین یخبرون عن المحویش  
بالظن و الحدیث لیس من جملة البراهین بل من قبیل الظن فان الظن لا  
یعنی من الحق تسدیقا و بعد از گفته بودم که بسبب محبت از صاحب یقین که خودش تا بعضی  
ظن را در کتاب خود مر از لزمت و علامت میفرماید اما خودشان باخبار کاهنین و نجیبین  
عبارت که هلال میکنند و این هرگز با نام کتاب خود که ایقانت درست می آید مناظره خود  
در جواب این ایراد چنین مقابله میکند

« دلیل و برهان همانست که ظهور یافته ؟! و در جمیع کتب تاریخیه و اسما در اجیل شریف  
مذکور است مراجبه نماید از جمله در روضه لصف و در کتاب نفحات الازهار که تاریخ  
عالم و بنا بر ترک ضعیف طبع شده در ذکر حضرت خلیل و ظهور و نیم و اطلاع دادن نجیبین  
نیز و مفصلاً نوشته « خلاصه بدین سیاق نام چند کتاب را ذکر کرده که اثبات بر حق خود میباشد  
مانند اشکاء اللذمن افرین بر قسم و فرست شما اقل کلام شده درین نیت که این خبر  
در کتاب و یا تاریخی ذکر شده بل حرف در نیت که آن ذکر شده دلیل و برهان نیت  
بل خبر کاهنین و نجیبین است و اخبارشان غالباً کذب و لا وقوع و بعضاً است و اتفاق  
افتد در بی صورت استناد و آنها در انشاید لایموی شما بقولن منسبت نوشته است شما  
و هلال کرده است و ثانیا عقلاً و نقلاً دلیل قایم نیت بر اینکه ظهور هر بنی غی طاهر شود  
قبلاً»

پیام بهارستان / ۳۰، ۳۱، ۳۲، ش ۱۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۵۶)

و کما همین هم در حق بعضی انبیاء است پس اخبار از ظهور نجی قبل از ظهور بهر نبی در ایقان سو  
بزرگ است از قمر حان و ثالثاً مقصد عمده اینست که مولای مناظر در ایقان تابعین  
ظنون را ملت و مذمت میفرمایند اما معذرت آن خبر نجیب و کاهنین و خواب  
موبدین را تمسک میکنند و علاوه در باره عدم لزوم ظهور نجی بستمهام انکاری سوال فرشته  
بود گفته بودم که مگر ستاره در سماء ظاهر نشود و ملائکه سموات با و ایمان نیاورند مگر این  
هم مکلف بدین اوستند مگر برای دین ایشان جز از ظهور کوب طریق دیگر نیست ۲  
در جواب میگوید

اولاً ذکر لزومیت در کتاب مبین ایقان نیست بلکه میفرماید نجی ظهور نمود و الله  
الآن در هر ظهوری چنانکه ذکر شد ظاهر شده و در کتب تواریخ و بحیل شریفی موجود است  
و در قرآن در باره حضرت ابراهیم میفرماید فَظَرَّكَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ اِنِّي مُسْتَقِيمٌ  
؟!! ای نجی فرض کنیم در ایقان ذکر لزومیت ندارد و محض فرموده است که نجی  
ظهور میکند آیا درین خبر صاحب ایقان بگدام بر آن تکیه کرده است البته خبر از اخبار  
کاهنین و نجیبین تکیه گاهی ندارد و در صورتیکه مستند یک خبر ظن و حدس باشد ما خبریکه  
استنادش باین خبر حدسی باشد بطریق اولی ظنی و محتمل الوقوع و الا وقوع خواهد شد  
پس از ابراهان نامید غلط است بلکه باین قسم ظنیات آنکا نماید تابع ظن است تابع  
یقین پس دم آنیکه تابع ظن شده اند بقایست وسیع و عیبش است و اما استدلال اخیر

(۵۷)

در باره ظهوری که گویا از قرآن شاهی آوردند با لمره خلاف غلطی حشمت زیرا که آیه  
قَدْ نَظَرْنَا نَظْرَةً فِي الْكُتُوبِ بهمکن معلوم است که در باب استدلال خود حضرت خلیل بودنت  
خدا و اوست نزد باره ظهوری قبل از ظهور مری وای بر حجابین که مناظری و طرفدار  
مانند انجابت دارند هر چه بیانش می آید میگوید نویسد یقین دارم خود با بیان  
بایش و انصاف هم بعد از خواندن مدافعه بنده به ربط و بی معنی بود استدلال  
مناظر را احراف خواهند نمود

دیگر بنده بجهت آشکار کردن اقاویل و اصل ایتقان در رساله سابق خود سوال کرده بودم که  
در میان عده او شان کدام شخص بود آن بیشتر که بشارت حضرت خلیل را میداد نام و نشانی او را  
و لو مستند بقول یکی از مورخین باشد بیان نمایند مناظر در جواب میگوید «ای بنده خدا  
اگر اسم بشارت دهنده در تاریخ نباشد ظهور حضرت ثابت نمیکرد یا نقی بر آن حضرت وارد  
آید مع علی صد بار بی این خود گفته بنده است ازین گفته بمن مفروش برای ظهور مظهر الحق  
نه اینکه نام بیشتر در تاریخ حتی وجود خود بشارت دهنده اگر در دنیا نباشد هیچ نقی و عیبی  
بر آن حضرت وارد نمی آید لکن نقی و عیبی که لازم آید و ثابت میشود نیست که چیزی که عقل  
و نقل آنرا لازم نمی بیند و در واقع هم وجود ندارد کسی از آن خبر بد هر آن هو الا  
افک عظیم و چنین در باره سوال بنده از نام و نشانی آنجا نیکه بقول ایتقان  
در زمان ظهور ام بوج از ظهوری که با خبر داده اند باز بهین رقیبا جواب داده بعد

پیام بهارستان / ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳ / تابستان ۱۳۹۰

(۵۸)

و بطلان زخم خود را یقیناً در لجه بر خوردار شده دوسه نفر را نشان میدهد که گویا آنها ذکر ظهور  
نجم را کرده اند از جمله یکی تیمورخان نام است که بقول مناظر از پنجین بوده در اصغیان  
و گویا او ذکر نموده که در سنین هزار و دویست و سی پنجاه قرآن بخوانی در سنا ظاهر میشود  
که تغییر کلی در عالم بهرسد دیگر میرزا آقاخان نجم اصغیان که گویا او هم در آن سنین  
از قواعد فلکی استخراج نموده که در عالم شخصی پیدا می شود که پنج سعادتش در آسمان ظاهر  
شده و بظهور او قوانین و حکام دیانت تجدید میشود و گویا یک چند از زبان او شنیده  
و نقل میکنند که او در مجلس و محافل میگفت که تکامل قرآن کتب واقع شود یعنی کتب  
سیاره قرآن نماید حادثه عجیبی واقع شود و این قرآن وقتی در زمان نوع واقع شد  
که طوفان بظهور رسید و از جمله یکی در مسئله واقع خواهد شد از بزرگان مجلس سوال کرده اند  
که جناب خان یعنی چه خواهد شد گفته است باید کسی ظاهر شود که احداث دین و آیین تازه  
نماید چنانچه موسی و عیسی و خاتم انبیا ظاهر شدند یا با او یکی هم از پنجین آن احوال  
(حقیقاً که مناظر اسمش را نتوانسته است بداند) گویا چنین گفته است که از برای هر یک از  
کوکب سیاره را دوره مقرر است یکی از آن دوره دویزه دوره ریش و ذنب است و از  
آثار و وقایع این دوره می نویسند که ماه نوزده یوم و سه نوزده ماه معین میشود و ستاره  
و علامت ظاهر شود که صاحب علم بهیئت میفهمند که وقت آن شده و مناظر میگوید که این علامت واقع شد  
اگر باطل بهیئت رجوع نمایند می بینند که صحیح است استحقاق



(۵۹)

ای کلا آنکه در علوم عقلی و نقلی اطلاع تام دارند پایه اعتباری اخبار منجین را در میزان عقل و شرع خوب وزن و عیار کرده اند بنا برین بنده زیاده می شمارم که در لابل اقوال کتبه رجحان غیب حرف میزنند در نیل به مقال غایم خصوصاً در صورتیکه سابقاً درین باره هش ره رفته است و ثانیاً معلوم میگردد چنانچه موکامنا نظر اهل روی زمین را عبارت از ایران دانسته و همیشه روی خطابانش در ایقان بایشان است مناظر بیچاره هم مناسبتاً بملای خود عالم را عبارت از ایران دانسته است و چنین می فهمد که هر چه منجین خبر میدهند اگر وقوع یابد باید لابد در ایران ظهور نماید کویا غیر از ایران و اهل آن مملکتی و ملتی که بعالم علوی بزم منجین مربوط باشد و مظهر آثار و وقایع قرآن سینه سیاره و دوره ریش و ذنب گردد در عالم سفلی موجود نیست مثلاً منجم اگر بنا بر علم و حدس خود خبر بدهد که در فلان ماه احتمال تغییر هوا و بارندگی میرود و یا در فصل زمستان حدت سردی و در تابستان شدت گرمی محتمل است و یا استخراج کند که شخصی در عالم پیدا میشود و حادثه عجیب واقع میگردد باید این حوادث احتمالی بنا بر علم قاصر مناظر حکماً در ایران ظهور یابد کویا عالم عبارت از ایران بوده است ای چاره بر فرض قبول اخبار منجین بجه دلیل عالم را مخصوص بایران و بجه سند شخص محتمل الظهور را بفلان حادثه عجیب را با دعای خودتان تخصیص تو ایند کرد مگر اینکه ادعا کند چونکه تیمورخان

(۶۰)

و میرزا آقاخان ایرنیت باید حدیثیات و ظنیات ایشان هم در ایران ظهور  
کند .....؟! در مملکت اروپا در علم نجوم و مسیحت کف هستند که تیمورخان  
و میرزا آقاخان شاکردی ایشانرا فخر مینمایند چرا ایشان هم در باره ظهور شخصی علوم  
و تجدید دینت و حکام خیری بیان و اعلان کردند و بر فرضی اعلان نمودن که آسم  
از باب علوم و فنون و اقیان حرف ایشان را گوش خواهد داد در مملکت اروپا  
ادتهای سفیل و سرگردان و بی شغل و بی نان ندارد که باین قسم حدیثیات و ظنیات  
باور کند و از چهار صد گونه جنایات بکار میسوزد این وان ناچار باشد کرم میرزا  
آقاخان گفته است که بایکسی ظاهر شود که احداث دین و آیین نماید اما نگفته است که دین  
او هم حق و من عند الله است اگر فرضاً گفته باشد ما با کمال جبارت خواهیم گفت که  
غلط کرده است زیرا که خدا و روشن بعکس قول او خبر داده است کسیکه منافی قول  
خدا و رسول حرف بزند کذب محض و کفر صرف است

و دیگر تعیین ایام شهر و سنین بحساب قمریه و یا شمسیه و یا بحساب دیگر از امور اعتباریه  
و ملاحظات اختیاریه است که هر وقت با اعتبار تعبیر و تبدیل توان نمود باقی قسم اعتبارات  
و خیالات تشبیهت کردن منصف از تشبیهت غرقان بجایش از موت

و علاوه بنده در رساله خود گفته بودم « که عین عبارت شیخ احمد و سید کاظم را در باره  
بشارت ظهور امر بدیع که در اقیان ادعا نموده اند در تصنیف مشهور ایشان نشان میدهد

(۶۱)

در جواب این می نویسند « در شارات بیانیه و کلمات تبیاتیّه جناب شیخ احمد  
وسید کاظم ذکر ظهور نفس قدیمه را مکرراً نموده اند از جمله در جواب سؤالی که جناب  
سید از حضرت شیخ نموده اند در باب نهایت امر خودشان میفرماید که لا بد لهذا  
الامر من مقرّ و لكل بناء من مستقرّ ولا يجوز الا ليضاح بالتعريف  
ولتعلم ان نباه بعد حين بعد از ذکر قول شیخ که باخر کلام خود اقتباساً آیه  
وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ لا منظم نموده است مناظره روز میگوید پیش از قبیل  
این آیه است که میفرماید اِنَّ هُوَ الَّذِي ذَكَرَ لِلْعَالَمِيْنَ و این بیان آن در نزد  
اهل علم و دانش مشهور است حتماً بتفسیر ندارد که منظور مبارکتان از ذکر لَعَالَمِيْنَ  
حضرت اعلی روح ماسوا ه فداه و از بعد حین این امر عظیم ربانی که در عسکه  
ظاهر شده بود» ۱۱۲ انھی

پیش از همه میخواهم که آیه که شیخ احمد مرحوم بنا بنقل مناظر بقول خود منظم کرده است  
حضرت قارئین نشان بدیم این آیه در آخر سوره ص است خداوند جل و علا در  
تبلیغ حضرت رسالت پناهی و دعوت او بدین اسلام و تحوّل و ترمیم از عقاب  
و حساب چنین میفرماید قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ  
اِنَّ هُوَ الَّذِي ذَكَرَ لِلْعَالَمِيْنَ وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ یعنی بگویند  
بر تبلیغ و تحوّل خودم از شما مزی نمیخواهم و هیچ شئی را از خود ایجاد نکرده شما

(۶۲)

تکلیف نمیکیم و یا آنچه من شمارا بپوشی آن دعوت میکنم خدمت که در حق و فهمیدن محبت آن  
حقیق که تکلفات کثیره ندارد بل صریح عقل یعنی آن شهادت میدهد زیرا که من دعوت میکنم شمارا  
اولاً بوجود صانع و ثانیاً بر تنزیه و تقدیس او عن کل ما یلیق به و ثالثاً اقرار  
بانیکه الصانع بکمال قدرت و علم و حکمت و رحمت موصوف است بل بجا اقرار بر اینکه  
منزه از شرک و کفر و ضداد و انداد است خامساً دعوت میکنم شمارا بامتناع عبادت او ثان  
که عبادات خسیه اند و هیچگونه منفعت در عبادت آنها و هیچگونه مضرت از اعراض آنها ندارد  
سادساً بتعظیم ارواح طاهره مقدسه و هم الملائکه و الانبیاء سابعاً  
باقرار بوم بعث و نشور یعنی للذین اساءوا بما عملوا و یحزى الذین  
احسینوا یا احسینى و ثامناً باعراض از دنیا و اقبال باختر پس این اصول ثمانیه  
که اصول قویة معتبره در دین اللہ است بدست عقول و اوایل افکارشاهد بر حجت این  
اصول ثمانیه است و باین ثابت میشود که من در دعوت خود از جمله متکلفین نیستم بل  
عقل سلیم و طبع مستقیم شهادت میدهد بصحیح و جلالت آن و بعید از فروع و بطلان و نیت  
آن دین و کتاب الا اینکه ذکر و موعظه است برای اهل عالم و اگر شمارا در امر خودتان بجهل  
و تقلید و عناد با ما نیند بعد از زمانه خواهید داشت درین اعراض خودتان از جمله  
مصبوبین هستید و یا مخطئین ؟  
این تفسیر و تفصیل مضافه ایست مذکوره است که در باره که و چه نازل شده است پس گردید

(۳۳)

ولکن مناظره برائی قاصد و فائز و تفسیر جمیع و من غندی خود دیدید که چه کوزنجا و بیات  
بمیده کاذبه جبارت نموده است کمان نبرد که احدی از طرف الیف معتزله هر دین  
و پیرا تیسینانف نصارا که توجیهات معنادند هرگز باین قسم تاویلا ساخته و خود  
ترشیده جبرش بکند و حتی ادعا بکند که این بیان در نزد اهل علم و دانش مشهور است  
و ختیاج تفسیر ندارد علی اگر اهل علم در دنیا جبارت از مناظره و امثال او است که گفته است  
والا غلط فحش و افزای من است در حق علماء و کذ الکلمات متشبهه بمجرب شیخ احمد را  
حل به لثارت ظهور ذات موعود کردن قاصد و فائز است در افاده مقصود مع اینکه  
رتبه شرفیه تفسیری محقق بانی عظام و اولیاء کرام است و دیگر میگوید «جناب سید  
در مجلس شفا مذکر فراق نموده و بعضی از دوستان از زبان فراق اظهار حزن کرده  
در جواب گفته اند که آیا نمیخواهید من بروم و صاحب حقیقی شما ظاهر بشود»  
این کلام مشابیه است بمکالمات حضرت مسیح و حواری واقعا با نجیل عیویان خوب مطالعه  
کرده اید البته عبارات و استعارات آنرا خوب حفظ کنید و معاملات و مکالمات حضرت  
روح الله را با تلامذ خود تطبیق بحال خودتان کرده از قواعد معنوی و اعمال شرعی دین  
دین اسلام و یهود و نصارا استقراض بکنید و بگوئید که تا کذب بمیدان آید که جامع اقوال  
و مذاهب مختلفه گردد چنانکه مانی نقاش در زمان سلطنت شاپور کتاب آورده نام او را  
از تنگ نهاد و ادعا کرد که کتاب سماویست و دآن کتاب کوشیده بود تا جمیع

(۶۴)

مابین اقوال ملای تا سنج کند نیارنمب بندوان و قواعد خیر و شر مذمب زردشت و اصول  
 عقاید عیسویان و چون شنیده بود که عقاید عیسویان آنت نبی و وعده مسیح بزودی  
 فارقلیطا طور خواهد کرد مانع بجهت فریب اینطایفه گفت فارقلیطای موعودم (چنانکه  
 مولای مناظر ادعا میکند) چنین مینماید که نقاشی را مبعوضه خود قرارداد داد (چنانکه نوشتن  
 دهرارمیت را مولای مناظر اعجاز قرارداد داده است) و بجهت اینکه زیاد تر رسوخ در خاطر  
 مردم پیدا کند چیزی غایب شد و در غاری پنهان بود و کار را شیکه باید تمام نموده بخود تعلق  
 سخت و گفت که آنها از آسمان بدو فرستاده شده است (چنانکه مولای مناظر در عکله  
 مشهور و محبوب و کارهای که لازم است تمام میکند و نسبت نزول آسمان میدهد) و در ملکی  
 که نمیدانستند صنعت چیست اعمال او را اعجاز بنده استندی تا حلقی کثیر باو کرد و دیدند لکن  
 در ایام شاه پور از بیم آن پادشاه چهار از ایران کرختی بنا تا روچین رفت و بعضی گویند  
 بهندوستان نیز سفر کرد و دیگر مرجهت نکر در تارنان بگرام و بهرام در اول حال چنین  
 و انمود که دین او را قبول خواهد کرد لکن حیل و بهانه بود چنانچه عاقبت نما و متابعان  
 او را گرفته قبل رسانیدند و بقول زینة التواریخ پوست مانع را و پرگاه کرده  
 بر دروازه شهر او کشیدند

مدافعه هشتم بر مقایله خصم

بنده در رساله خود در باب استدلال داهی و استنهاد غیر کافه کتاب اقیان در باب اول کرخین

(۶۵)

و کتاب اوستی بارش در العوام عین عبارت ایقان را ذکر نموده ایراد کرده بودم که صاحب  
ایقان از نام کتاب ارشاد العوام رایج گردید و غرور و تشام میفرمایند و حتی جمیع مراتب  
که یقین را از همین اسم کتاب معلوم و برهن میکنند که در سبیل نفس دمیوی ساکن و در  
تیه جمل و عی ساکن و یکی از نام کتاب خود که ایقان است و گویا مطالب آن تمام عالم را  
از عالم خلق بعالم یقین سوق خواهد کرد هیچ رایج غرور و نخوت بمقام شریف نیز رسد و هیچ  
ازین گفته خود در ایقان « که هر چند اقبال بملا خطه کلمات غیر مذکوره و مندرام » هرگز اولاد  
بلند منوری را نمی شنود و قطعاً حکم میکند باینکه او براه هوای نفس خود ساکن و در میان  
نادانی و نایب آواره و سرگردانست و حتی بر چینی بودن او نظر بر اینکه اسمش کرم و در  
کتاب ارشاد العوام از بابت خلق خالص خود را بعد از آن ذکر نموده باینکه **إِنَّ شَجَرَةَ الْكَافِرِينَ**  
**طَعَامُ الْأَثَمِ وَبَابِعْذُوقُ الْفَلَكِ أَنْتَ الْمُرْتَدُّ الْكَرِيمُ** استدلال کرده است  
و ادعا نموده که گویا خداوند کریم وصف او را در کتاب محکم واضح و صریح ذکر فرموده است  
(جمله معترضه) بعد از کلمه خداوند از نوشتن وصف کریم ترسیدم زیرا که ایشان  
استدلال صاحب ایقان بخود خدایم شایسته است؟! **!!**  
**مُنَاطِرُ مَنْ رُفِرَ** در مقابله این ایرادات بعد از آنکه این عراض را بر عم فاسد خود  
عمل با استدعا دیگری نموده اند میگوید یکسکه این عراض را نموده یکت الله قلب خود را  
از هر عیبی و بعضی با کتعا و میرضاف نظر کن و بین که این عراض را بر چه مقامی نموده جمیع میکل

( ۶۶ )

مُتَدَبِّرِينَ وَكُنْتُ مُنْقَرِضَةً أَهْلِيَّةً كَمَا زَاوَلْتُ لَهَا أَوَّلَ مَا حَالَ أَمْرَهُ سَتَ هِدَّتْ بِرِصْدِ قِيَامِ  
 وَدَرْسِي تَبَيَّنَ كَمَا دَرَكْتُ بَيْنَ أَيْقَانِ أَرْطَمِ رَحْمَانَ دَرِبَارُهُ كَرِيمِيَانِ جَابِرِي كَشْتِهَ جِهْدِ كَمَا  
 أَنَّ كِتَابَ مُبِينٍ ابْنِي ذِكْرًا لِرِضَى آيَاتِ قُرْآنِ نَابِتِ مَبْعُرٍ مَا يَدُ لِكِنِ بِحُجُونِ سِتَارِ حَشْرِ  
 دِيَانَتِ وَصِفَاوَامَانَتِ وَهُدَى مَحْشُورِ سَبْتِي لَرِزِينِ سَهَادَتِ غَافِلِ وَبَهِرِي « بعد از این  
 مکارات و موهومات و ادعای صرف ردیه نوشتن و گویا بدکوب نمودن کرمچان را  
 در حق مولای خود شن و رتبه و مقام قرله دادن بر خود و تصنیف « تیر شهاب  
 رد علی الباب را مفصلاً بنظر داده بگرد و غرور و عناد و انکار کرمچان استهاد میکند  
 و متأسفانه مولای خود از اسم کتاب ارشاد العوام بحالات دنیوی و دهران اُخروی اودی  
 می برد و بنده را هم همین اودی بخرد و مقام مولای خود را بدون دلیل و برهان مُتَعَالِ  
 از امکان و معالیه و مقام عرش گریایی بخرد و باز میگوید « و آنچه او بفرماید زمینده  
 و سزا و غیر او هر که باشد جز آنچه او فرموده خطا و بیجا است » و در حق کتاب ایقان چنین  
 میگوید « از اول امکان الی الآن در عالم ملک جهت دلالت و هدایت خلق براه  
 امانت و تقی و صدقت و وفا چنین کتاب مُبْتَنِي ظاهر گشته « ؟ !!  
 کمان ندارم که از ارباب بحارف هر کسیکه این حیالات و مکارات محضه مناظره ترور را مطالعه  
 فرماید از طرف بنده شکر جواب ردیه باشند زیرا که چنین مطالعه بلا خیار و بلا تردید و ولوغ  
 بمنظر ترور خطا بخند اهد کرد که ای طفل نجا به ساله این چه گونه را از خواب و منظر خرافات است

پیام بهارستان / ۳، ۳، ۳، ش ۱۲ / تابستان ۱۳۹۰



(۶۷)

که به دلیل برهان و بدون سند و حجج جبروت و ادعای منشاء کدام میماکل مقدسه و کتب منزله است  
که بر صدق بیان و درستی تبیان کتاب یقان شایسته و چرا شرم نمیکنی از اینکه مذرات  
انرا بقصر حان نسبت میدی ردیات و اعتراضات نوشتن کریمجان بر مولای بابیاد و یکتا  
خود را ارشاد العوام نامید چونکه دلیل غرور و استکبار و مستحق عذاب نار و موجب عذاب و نکار او  
میکردد اگر قول شما درست است باید مولای شما نیز بسبب تفرقات و اعتراضات خود در حق  
کریمجان و بی بردن بر احوال حسران مآل او از اولین منکرین و مستحقین عذاب نیران گردد  
سبحان الله اینقدر به فکری و به مدرک انچسبیت و این مرتبه غلو و اغراقات و مبالغات بن  
کویان هم روایت چه رسد بمناظر دینی مولای خود تا نسبتا از امکان و ماعلیها ادعا کردن  
و عرش کبریاء بنده شدن و از اول امکان اله الکان کتاب مانند کتاب یقان برای دلالت  
و هدایت خلق ظاهر گشتن را ادعان نمودن و از هر کتبه با فضل شردن ادعای تم ادعای کفر  
محض و شرک فاحش است زیرا که نسبتا از امکان و ماعلیها مقام و جب الوجودی است پس  
این مقام را دارا باشد باید و جب الوجود گردد و کتابیکه بر قرآن شریف بجهان داده شود  
معتقدین آن مرتد و ملحد است و علاوه این ادعای صرف و بی دلیل را کریمجان نیز در کتاب  
ارشاد (جلد چهارم صفحه ۹۹) چاپ تبریزی علی ما نقل فی «فی رساله الممله»  
صریح المله «ادعای نموده است چنانکه میگوید این کتاب من عرفا بحرف مطبوع است  
باینجه که در لوح محفوظ ثبت شده است و سواد مطابق اصل است خواندن کتاب من واجب است

(۶۸)

اما خواندن قرآن مستحب اگر کسی هیچ ورق ازین کتاب بنخواند چنان است که جمیع کتب  
منزله را خوانده است حیفا که کتاب ارشاد العوام نزد بنده ندرد که ملاحظه و ملاحظه  
کرد و باری انجمنی

می بینید که درین ادعای باطل شما تنها نیستید پس کدامین از شما صادق و یا کاذب است  
بنده میگویم که آن صحیح ما نقل هر دو کاذب باطل هستند و اینگونه ادعا بلا شبهه موجب  
گفرت و ارتداد است دیگر کمان کردن اینکه بنده در ایراد خود طرفدار کریمین و محققین  
ایشان شده ام مانند طون سابقه محض باطل و فاسد است مقصود بنده از آن ایراد  
بنظر دادن طریقه استدلال کتاب الیقین است که چه پایه عامی و واهی است و الا بنده  
اصل و نسب عقیده کریمین را و شیخی را و سبب تدریس خلف ایشان عقیده با بران خوب  
میشناسم این دو عقیده اصلاً برادر صلی و لایق یک پدر و مادر اند مادامیکه هر دو  
ایشان طفل صغیر و محتاج به تقدیر و تربیت پدر بودند با حال الفت و مهر با یکدیگر ارادت میداشتند  
و وظایف اخوت را بجای آوردند و کین زمانیکه قدری نشو و نما نمودند و رک و استخوان هر یک  
تدریجاً قوت و استحکام با هر یک بغلبه مشتمل یافتند و با اشتباه و همی بخمال عیش مستغرق افتاد  
اختیار نائل نمودند بدیخیت چنانکه عادت بنای مفارقت بل همانندت گذاشتند  
مقصود از نائل تابع کردن بعضی از عوام الناس است بفکر و عقیده خودشان و ازین نائل  
ناشرعی عاقبت پس خلف عقیده با بر منو که کردید که بعد از خود شناسی ناپسای کرده

(۶۱)

نه پدر شناخت و نه مادر یعنی کیت عقیده جدیده بمیان آورد که هرگز از خیال  
 پدر نظر نمیگرد  
 بجان بنده اینگونه حق ناشناسی و ناسپاسی بسپرد حق پدر بغایت بر شای و هیچ وجه  
 پدر و پسر و میان او را حق ندارد که زبان شکوه و تکلّف کند و فرزند خود را عاق  
 و جحوق شمارد زیرا که پدر خود این راه صعب و دشوار را برای او بگشاید و هموار گردانید  
 و برای کاشتن تخم ادعای او زبانی شخم شده حاضر و مهیا نمود قدری و صخره بکوم اگر  
 شیخ احمد و خود گر بخواند عفی الله عنهما در تصنیفات خودشان قایل بر کن رابع نمیکشند  
 و در هر زمان جز از ائمه اثنی عشر بوجود امامی اعتقاد نکردندی و کلامی به تعبیر نقابا و کلامی  
 به تعبیر باریتسمیه نمودندی هرگز این عقیده جدیده باطله از ایشان منقوله نمیکشند  
 و بعرضه وجودی آمد چنانکه در رساله «هدیه الملة الى مرجع الملة» اینگونه اعتقاد را  
 بشیخیه نسبت داده اند و هذه عبارتها عیناً «قالت الشيخية لا بدّ من  
 من امام زمان غير الاثني عشر وهم في هذا المقام متناقضات  
 بشيعة فتارة يعبرون بالشيعة وتارة بالنقباء والنجباء وتارة بالركن الرابع  
 وتارة بالنبا وتارة يفرقون بينهم وجعلوا معرفة الركن الرابع اسلا ل  
 الدين وشبوا منكره الا ناصبته وتناقض في القول فقالوا ان هذا الركن  
 من الايمان كان مخفياً حتى اطهر الشيخ احمد ثم السيد كاظم ثم كرمچان

پیام بهارستان / ۳، س ۳، ش ۱۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۷۰)

من لم يعرفهم ولم يحجبهم عنات مينة جاهلية ومينة نفاق الى ان قال وتقولون  
سرحا بوجود الباب للامام وان كانوا ينفون عن السيد ميرزا علي محمد  
الشيرازي انتهى

و مانند این از تقریبات عبد اشیم با شان دادن جلد و صفحه کتاب مصنف رساله جنبان  
عقیده را نقل و ذکر میکند که گفتن و شنیدن را شبیه مثل اینکه خان کو یا اذعان و عقاید  
کرده است یا اینکه ائمه علیهم السلام زمان پیغمبرند و امیر المؤمنین ام المؤمنین حقیقی است  
و در حضرت زن پیغمبر حضرت اعلی بن ابی طالب (اعوذ بالله من بده امرات و اهلها)  
(گویند شاه غفران بنام ناصر الدین شاه روح الله روحه در وقت حیات و پاشیدن  
این کلمات فرموده اند «بدینا کینفر مرده آمده بود این زن تخبه او را هم زن کرد»  
کلام الملوك ملوك الكلام»

و در جای دیگر از ارشاد (جلد چهارم صفحه ۹ چاپ تبریز) باز گفته است «چنانچه بخوبی  
نادیده گفت نمیتوانید نمود با نام غایب هم گفت نمیتوانید کرد» و اینها در جلد مذکور  
صفحه ۱۳۳ گفته است «استاد غایب چگونه تربیتش کرد میتواند نمود» و در تصنیف  
دیگر باز تفریح نموده «از الامم لا یخسر فی نبی هاشم ولا فی العلوی ولا الحسینی  
بل لو کان مطرفیا او ترکامیا یعدلین ذمیرة الحسین لان الحسین  
ام المؤمنین کعلی انتهى هذا نقل من الامم شاد فی مواضع کثیرة

(۷۱)

صفا فالعهدة علی الناقل  
ای من رسالت بهر پیمان

و استغنا در باب امامت آنها قایل عطفه و عقاید متضاده کثیره لبس نبودند هم بر آنها  
مرید کردند اکنون ملاحظه فرمائید که چه در مجادلات و اختلافات میان امت در بنیاب  
دفع یافته است اول بلا اول خلاف کرده اند و اینکه آیا نصب امام و جیت است یا نه  
در تقدیر و وجوب علینا او علی الله سقا ام عقلا جمهور اهل سنت و اکثر معتزله  
بر آنند که وجیت نصب امام بر امت سقا و طایفه از معتزله قایلند که وجیت است  
عقلا و شیعه بر آنند که وجیت بر خداست عقلا و شیعه نیز بجهت طایفه و حتی بقول  
جمعی تا بن زده طایفه منقسم شده اند که مشهورترین آنها را اینجا ذکر میکنم اول کئیسانیه  
که محمد بن حنفیه پسر ابراهیم بن رابع از حضرت امام بن خلیفه میدانند و بعضی از ایشان  
گفته اند که او در کوه مکنونی غایب است و در آخر زمان ظاهر خواهد شد و مراد از همدی  
اوست و دومی زیدیه است که زید پسر امام زین العابدین را بجای امام محمد باقر خلیفه  
میدانند و سومی اسمعیلیه اند که اسمعیل پسر امام جعفر صادق را خلیفه میدانند و چهارمی  
ناوسییه اند که بعد از امام جعفر صادق با امامی قایل نیستند و میگویند که او زنده و غایب است  
و همدی اوست و ظاهر خواهد شد و پنجمی افضلیه اند که عبد الله افصح پسر امام جعفر صادق را  
امام میدانستند و بعد از فوت عبد الله قائل امامت حضرت امام موسی بودند و ششمی  
واقفیه اند که بعد از امام موسی قائل امام دیگر نیستند و میگویند او زنده و غایب است و حضرت محمد

(۷۲)

اوست و ظاهر خواهد شد و دیگر ما طایفه اشعی عشری هستیم که بر ولزده امام قائل شده ایم  
و علاوه از اینها طایفه مجتهد شیراز خوارج قائل شده اند بعدم و چون بصب نام اصلا  
و البریکر اتم قائل بعدم و چون است عند ظهور العدل و الانصاف و الاثنی عشری  
الاعتق و بوجوب عند خلاف نکت و بعضی قائلند بعکس این یعنی و چون نصب امام عند  
الاثنی عشری و بعدم و چون عند خوف دیدیم که چه قدر اختلاف درین باب واقع بوده است  
و مع ذلک اختلافات الکثیره طایفه نیت که در هر زمان سوی از ولزده امام بوجود  
و بوجوب ای می و با لزوم رکن رابعی و یا بوجوب بی الامام قائل بوده باشند فما نقلناه  
سابقاً عقیده مستحکمتره و نعتی عن نبی مخرجه نعتی لها الثمان و الشیخ  
عفی الله عنهما اولاً و تولدت منها اخیراً هذه الحقیقة المستحیفة الضالّة  
المضلّة الّتی هی موضع المناظره

بنابرین بسیار سزاست و برجا که گروه کرمیچانین زهر اقوال و سم استدلال حسب  
ایقان در حق پدر لا ابا له خودشان کرمیچان با کمال تنفر و تزجر بچشند و ازین گفتار  
« که در سبیل نفس و هوی سالك و در تیه جیل و عی سکن و شجره زقوم طعام اوست »  
متألم و متأسف نشوند زیرا که عاد و طبیعیت که سپهر که در تحت تربیه پدری پروا تربیه  
یابد هر گونه عقاید و اعمال نار و اراجرت و عاقد خواهد بود و بلا نظر از دایره عقاید  
پدر با لمره ضایع گشته عوض رکن رابعی ادعای است و بلکه حذایه هم خواهد نمود چنانکه این

(۷۳)

ادعای اخیر از کلمات مشتته پیر عیان و اظهر است  
شیخیان و کریمیان درین اواخر زمان بلای ناهنگ که بر سر خودشان کشند این بود  
که حادث و ظاهر گردید و باینده با کمال اقیان و اطمینان از حال ما خبر میدهم که بقوت  
انت حقایق دینی و معارف یقینی اسلامیه و تحصیل علوم و فنون و توفیر انکار و ادیان  
با تواریخ مل و ادیان تخم همه عقیده ای مسخره باطله در محل خود پوسیده و مضمحل خواهد شد  
ازین جهت بر ذمت همه جمله علماء و فضلا لازم و مستقیم است که در رواج معارف مذکوره فکر  
و قلم و لساناً و بیجا حدت نام وسیع مالا کلام نمایند و بقوه علمی و لفظیه خودشان میان  
ادیان حقه و باطله را باده قاطعه و برین ساطعه فرق و امتیاز بدهند که عقیده حقیقه  
حقت در قلوب است حکام و استقرار یابد تا راه غمناک و مضلین و مشکوکین مسدود گردد  
اکنون ازین مکتوبات و منقولات بهم کس بیان دعویان گردید که ایراد بنده نه بحسب  
اعانت و حمایت کریمیان بوده بلکه طریقه استدلال اقیانرا بنظر داده ام که چگونه  
عوامانه و کودکانه است که از کتب بی نام کریم و لقب اشیم استدلال کرده است باوصاف  
ذمیمه کریمیان و اهل نار بودن آن در نظر بنده نامید کتابت بی نام ارشاد و العوام  
نه اینکه دال بر تکبر و غرور است بلکه از راه نجاکت و شکسته نفسی است که گوید  
کتاب او سر او خواندن خواص نیست بلکه لایق بفهم و استعداد عوام است چنانکه  
صاحب قوانین که از علماء علم اصول و شهر فضلا عصر خود بود او نیز در باب عقاید

(۶۴)

دفعه دینیه کتاب در زبان فارسی تصنیف نموده نامش را مرشد العوام نهاده است و خودش  
تبعایت مرد بردبار و خاک رومی بود پس بنا به استدلال صاحب القیام باید او هم شخص متکبر  
و مغرور و در تیره جمل و غمی ساکن و سرگردان و مستحق تازیان گردد چنانچه برین بود که سده استدلال  
مذکور را کودک فریبی نامیدیم باری چه خوبست مولای مناظر اسم پس خود را می خواندند  
واللّٰه کما بسیار در خواب می شنید زیرا که ذات وقت بآیه یا ایحیی خذ الکتاب یقوت  
و اذیناه الکی کرم صبیئنا استدلال کرده نبوت و حقیقت کتاب خود را  
قطعا و صراحتا ادعا میکرد و می گفت !!

حالا هر چه مناظر مزور در سر ادعای مولای خود محکم استیاده حقیقت استدلال او را از روی  
عناد و تکبر تصدیق میکند و از کلمات درشت و نالایقش مشت میگردد که عراض بنده  
خیابان نجابت تشریف کرده است و بسبب غرور و ناپویی از جواب زبان درازی را ناچار بوده است  
اذا بیگس الا انسانا ظالم لسانه چنانکه بعد از نقل این عبارات بنده (الکون  
تمامت بکنید که جمعی بودن صاحب کتب سارث و العوام را چه گونه استدلال می رود و چه سبب  
محکم و متین بر عصیان او می آورد و آنجاست نسبت به بنده میگوید بدست بیایم لایق  
و دور مدنیست و منتش رفتار زده میگوید که وقتیکه از کتاب القیام اینطور استدلالهای  
کودک فریب تا با بنیما هم مطالعه کردم دیگر اقبال یاری نکرد که با کفر برسم  
می بینید که مناظر با چگونه آدم قابل و معقول و متعلق با خلق مولای خودش است در مقابل این محقق

پیام بهارستان / ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳ / تابستان ۱۳۹۰



(۷۵)

و تکدی بر هیچ چیز نخواهم گفت مگر اینکه او شخص دیندار و پارسا باشد و پندیده کردار خواهد  
نماید پس در آنکه خداوند رؤف و غفور این دروغ مرا بیاورد و این مسئله را مبطل  
نماید **آیتهم هو الغفور الرحیم**

**مدافعه ظنم بر مقابله خصم**

بنده در رساله خود بعد از رد استدلال واهی ایقان در حق کرمچان چنانکه درین رساله  
بهم تفصیلاً مذکور گردید عبارت ایقان را که درباره ترک نشدن هیچ امری از قرآن شریف تفسیح  
کرده بود بموضع بحث نهاده گفته بودم این کلام با و از بلندنا میگذرد باینکه هیچ امری از قرآن  
شریف ترک نشده است و آنچه متعلق بقیاد صحیح و اخلاق حسنه و اعمال برضیه ناست  
و از آنچه لازم آن است با کلمه در آن مذکور است لا طایب الا با لیس الا کفایت امین  
پس سوال میرود در صورتیکه بیستم قانون الهی داریم چه حاجت دارد بیکه قانون ثانوی  
و آن قانون از چه چیز عبارت خواهد بود که ما آنرا نداریم حال اینست که جناب مناظر چگونه  
جواب خواهد داد کمان میکند سکت و قانع خواهد شد حاشا و کلاماً مانند مقابله  
سابقه بغیر از لغاتی و عبارت پردازی و ادعای مکاره هیچ چیز نخواهد دید اینک بنده  
عبارات او را ذکر میکنم اگر دلیلی و جوابی با صواب یافتید باین بنده هم بنمائید و هذا  
صریح عبادت « صحیح این بیان همان است » (اشاره بجای ایقان میکند  
که بنده بموضع بحث نهاده بودم می بینید که چه ادعای بزرگ مینماید که کویا کلمات مندرجه

(۷۶)  
در اقیان کلام خدمت) و ما هکلی بان توینم وکن باید ذکر نمود جناب شیخ کاتب القیاز که  
ایراد گرفته اید آنچه در او فرموده اند باین آیات فرقی است استدلال شده (که ام  
استدلال همان استدلالیکه شایسته فریب کجی دکان بود؟) و مؤمنین باو کلمه از  
کلمات قرآن نزدشان اعظم و اعز است از آنچه ذکر نموده اید از نسبت رسم و دود  
مدنیست و عاظمه بکل آنچه در آن کتاب مبین عنده الله نازل شده است  
(این هم محض ادعا و بلکه کذب و افتراءست بقولون با فواهم ما لیس فی  
قلوبهم شئ من حال شماست زیرا که اگر شما کلمات قرآن را اعز و اعظم میست  
و عاظمه مضمین شریفه آن بوری آیه صریحه و لکن رسول الله و خاتم النبیین  
و کذالایاتیه الباطل من بین یدید و لا من خلفه و آیه انا نحن نزلنا  
الذکر و انا له الحافظون را قبول و عمل نمودی و در وجه فصول نبوت را که شایسته  
و ضروری دین اسلام است بر رسول اکرم مختص میدانستی پس واضح میگردد که نه تسلیم نموده اید  
و نه عمل) و بعد از این عبارات بنده که گفته بودم زهی به انصافیت که درین دور است  
و منتشرا رسم و دینی و دنیوی افکار خود ما را با همیتم خیالات و شبهات مشغول  
بکنیم و از تحصیل فتوینیکه بوسیله آن چنان ظهور رسیده محروم و بد آن سبب مکتوب  
منتدیه بشیم بدینطور جواب میدهد «مثل شماست که این عقایدتان می باشد بناییکه  
در میدان ادیانست و معرفه الله سبب روانه کنید و اینگونه اظهار نماید و بر کتاب

(۷۷)  
مبینه مثل کتاب ابقان ایراد گیرید این ایرادات شمار کتاب ابقان در نزد اهل خرد و دانش  
سبب اقصای شهادت محسوب شود که همان نوع که نوشته اید تا نظر بر مینیت و دنیاداری باشد  
لکن از آنهم به اطلاعید چه که الان جمیع حکمای اروپا و عقلا ی دنیا موافق شده اند  
و کیرای کشته اند که اگر امانت و دیانت نباشد مینیت استغفار از نیاید  
و نتیجه اش حاصل نکردد انجی  
اگر لا مینا نظر نور باید گفت که سبب ایراد گرفتن بنده بر کتاب ابقان که گویا بنوع فارسی  
موجب اقصای بنده است بقید ما مانده و در ذره و فکر این را نگنجد بلکه بدرباری فکر و خیال  
آن ادعای بی دلیل و علیل خود را ترا غوطه در نشوند که مانند اقبالی هر و شکار کردید  
و در نتیجه شد که همه تروری و تدلیس است و قانیناً از عطف نمودن کلمه دنیاداری بر کلمه  
مدنیت معلوم میکرد که منظر نور و اقبالی مینیت بود از دنیاداری حساب میکند  
و بدخمت خطا با بنده میگوید حالا که درین عهد استید نباید در میدان ادیان و معرفت  
هر دو آن کنید بنا برین لازم میکرد که جهات او را درین باره هم بشکار کنیم و صدق مدنیت را  
با و بنمایم در دنیا از بی نوع انسان قوی و خلقی هستند که در صحاری و بیشتهای بمنزل و مکان  
عربا و سرگردان قیام میکنند از سکونت و صنعت و نه از زرعیت و تجارت و نه از دیانت  
و من گفتم هرگز خبری ندارند و همیشه مانند حیوانات سلی و صحرائی عمر گذرانیده طعم و ذوق  
خود را کیف و اتفق گاه با صید کردن ماهی و گاه با میوه درختان و گاه با صیید

پیام بهارستان / ۳، ۳، ش ۱۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۷۸)

چرندگان و پرندگان بدست می آورند و بدین سیاق جمعی در اینجا و فسرته در آنجا  
مانند بوزینه کد را می کنند  
و یکدگر به بالا تر ازین قومی و خلقی هستند که از اصول صنعت، و تجارت و تجلیه بهره نهند  
و هم از فضایل دیانت و کسب و عاید آگاهی بوده کرده و قبیله قبیله در میانها  
تعیین نموده امروز اینجا و دیگر روز بجای دیگر کوچ میکنند و خوراک و غذای خود را  
از حیواناتی که میدارند تحصیل می نمایند  
و یکدگر به بالا تر ازین قومی و خلقی هستند که با وجود انصاف با و صفا مذکوره از مرتبت بنا  
و ترقی و تدبیر منزل اطلاع داشته علوم و فنون و اخلاق دینی هم آنها بدرجه تشکیل حکومت و دولت  
هم رسیده اند اینان کین بلاد و قری اند پس آنانیکه در محاری و پیشه مانند حیوان  
عریان و سرگردان زلیتن میکنند این تراوشی و آنانیکه در شهرها و قریه سکونت دارند  
در نمی نامیم و اول شرطیکه برای اجتماع بشری لازم است دیانت است که جمعیت بشری را  
بیکدیگر مربوط می نماید و بعد از حصول این رابطه ترقیات مادی و معنوی که از جهت رمعانست  
دینی و دنیوی حاصل آید و سبب راحتی و فراغتی و حسن تعیش می نوع این را می شود دانست  
بی نامیم چنانچه امروز در جریدای ترکیه و ادبیات عثمانی ملاحظه می فرمایید  
میکرد پس هر قوم و ملتیکه در دنیا متمدن باشد تعیش او نسبت بقومیکه در بدست دون  
از درجه او است البته جهت رفاهیت و آسودگی و بهانه خواهد بود البته که اجرت کشت

(۷۹)

و ایراد است که راه رفیق بیشتر و ستر را سبغ کردن با اراکه بخاری ترجیح بدهد و برای دفع دشمن  
و شدت غورالات تیر و کمان را با آلات حرثیه امروزی دنیا راجع شمارد بناً علیه همین است  
ترقیات مدنیّه را تمتاً و تحفیل کردن نه اینکه دنیا دار است بلکه عینی دنیاداری و مطلوب  
دیانت است خصوصاً همان دینیکه منبع مدنیّت است اکنون اشکار کردید که دنیا داری را  
بمدنیّت حطّ کردن جنبه عظیم است از منظر مزور و تزویرت در مناظره بلحاظ عقیده خود نیست  
و دیگر در جواب این ایراد بنده که گفته بودم در صورتیکه این قسم قانون الهی داریم چه حجت  
دارد یکسکه قانون تازه بیادورد و آن قانون از چه گونه او امر و حکام خواهد بود که ما نداریم

چنین مقابله مینماید

« ای جناب این قانون الهی را که در دست من است چون بخواهم خود آنرا تفسیر داده و از شرط  
مستقیم منحرف داشته اند اگر صاحب مالک و حاکم و موجد او که برورش یفعل الما لیشاء  
و حکم مایر و پند جاست اراده فرماید که حقیقت او را ظاهر فرماید که رایا را و قدرت است  
که لم ویم کوید » انھی الله الکر کبیر الکر کبیر احاش احد باین مرتبه اهل عنای  
در میان قوم نمود و عادت شد آدم یافت شود ای بچاره درین عبارات شناسکی  
نمیواند که حرف جز از ادعا و مکابره بیاید ادعایم ادعایم ادعایم ادعایم که قانون  
الهی را تفسیر داده ایم و از شرط مستقیم منحرف کرده ایم سوال میرود که چه دلیل و ثبوت این  
ادعای کذب را مینمایم کدام قانون الهی است که ما تفسیر داده ایم این دغم فاسد شماست

(۸۰)

و بر فرض تغییر دادن التبه محلی کسی نخواهد کرد در آنیکه در حبه عصیان ما ادون و ایهون از ذکر شرک  
و کفر خاستنیان و تاپونینان است که با ضامن خودت مصنوعه پریش میکنند درین صورت بر تو است  
مدعی شما الزم و فرقی صحیحی است که کلیم خود را با آن مان بکشند که تاید انقدر نفوس ضالده امده است  
نماید نه آنیکه ما اسلامیا ترا که حقایق دینییه و قواعد شرعییه ایشان حالادریما اور و پائینا هم  
مدوم و مستعمل مید کرد ترا سخی نماید و علاوه آن مالک و صاحب و حاکم که ام است که بر  
عرش افضل باشی جالس است اگر مراد مولای خودتان است سهو غلط کرده جز از خداوندی  
کسی بر آن اوصاف مذکوره در عالم موجودیت و اگر خود خدا را اراده کرده صحیح گفته است  
قدرت سوال و ایراد در اراده ندارد لایستل عماد هم لایستلون و لکن آن اراده  
خداوندی بوطئه که در عالم شهود ظاهر شده است اگر و طئه مولایت را میداند اینهم  
غلط و ادعای بزرگ است بدون دلیل و برهان مسلم نمیکرد چنانچه سابقا عرض کرده و حالا  
تکرار میکنیم که ماد میکیه مظهریت مولای خود را با بیانات باهرا اثبات نکرده جمیع اقا و اولاد  
شما نزار باب علم از جمله اساطیر اولین محسوب است و علاوه در باره این عبارت بنزدی  
به انصافیت که باین قسم خیالات و شبهات مشغول باشیم  
میکوید « اگر مقصود شما از خیالات و شبهات او امر الهیه و مطالب کتب مقدسه صمدانیه است  
این اعتراض بر جمیع انبیای الهی و کتب نازل بر آنها نموده اید نه تنها باین امر بدیع منیع نتوانی  
خیر اقای مناظر مراد بینه او امر الهیه و مطالب کتب مقدسه نه بوده و نخواهد بود

پیام بهارستان / ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ش ۱۱۲ / تابستان ۱۳۹۰

(۸۱)

اینگونه جبارت از حقیر در است که او امر حقیقی الهی را و مطالب کتب یزدانی را حجت بنا مییم  
 بلکه معقودم این خود تراشیده و مطالب خسته شما هست که بدون دلیل و برهان مییدان  
 آورده و عوام الناس را مشتبه کرده بفضالت اندخته اید و اینگونه حجاب پلاصوا برابر خودتان  
 دلیل و بلکه قاعده کلیه اتخاذ نموده اید که هر وقت کسی شما ایرادی میکند جواب میدید  
 که این قسم اعتراضها را در حق سابقین و سابقین از اینها هم کرده اند اما شما غافل هستید  
 از اینکه اینطور جواب را برادر کا در شما هم میتواند بدهد و بصورت بی دلیل و غلبه خواهد کرد  
 چنانکه درین باره سابقاً و تفصیلاً ذکر کرده ایم مبادا بعد از این بگونه عذر نامقبول را بزبان  
 بیاورید اگر چه بغیر از این دلیل و بهانه نذارید شما اطمینان تمام میدهم که هیچکس باور نخواهد کرد  
 « زشتیت پیدا شد و رسوایت سرکون افتادی از بلا لایت »  
 و دیگر در جواب این سوال بنده « آن قانون از چه کونه او امر و حکام خواهد بود که ما  
 نداریم » می نویسد همان قانون و او امر و حکام اطمینت که در هر عهد و عصر در کتب سماوی  
 نازل و عباد و بر سرین خود را بوسیله تمسک بان بر عنوان خلوص و تقوی و حبان قریب و  
 رسانیده و بعد از آن میگوید « از حق میبطلیم که انجانب هم با اجرای این قانون الهی  
 که مراد جمیع انبیاء و رسل بوده موفق شوند »  
 اگر گفته شماست است یعنی این قانون عبارت از همان قوانین و حکام سماوی است  
 ما را بحمد الله و المنة همان قانون الهی موجود است چنانچه خود شما هم اقرار کردید تحصیل حال

(۸۲)

وایده موجود و اظهار مظهر حال و ممنوع است و آنکه از حق سوال میکنی که مرا توفیق بدهد باجرای  
این قانون امید دارم که این دعای شما بنجاح برسد زیرا که خداوند عالم در قرآن شریف  
اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ فرموده است و علاوه اجرای این قانون فرع تصدیق  
حقیقت قانون است مادامکه شما دلیل بر حقیقت آن نتوانستید اقامه کنید و از جواب این که  
عمر اصنا و ارده عاجز ماندید اجرا چگونه ممکن میشود خواهد شد و دیگر بنده در آخر بر آن خود  
ختم کلام نموده من حیث العموم گفته ام «دشمن دین و ملت است آنکس که از تعظیم و تعلیم محتاج  
ناس اعراض و اغماض نماید و باعث تفرقه و تجزیه ملت گردد در جواب این میگوید  
اینجانب تعظیم و تعلیم از علم ریاست و ادب و اخلاق بهت ناس لازم تر نبوده و تحصیل آن  
از هزار امری و شغل و حجاب تر بل فرض است علی صد هزار ملی مراد بنده هم نیست  
اَلَا اِنَّ قَدْ كَفَّحَ الْحَقُّ وَ جَرَى عَلَى لِسَانِكَ مَا هُوَ مَرَادُ فَا الْأَصْلِي  
بنده هم این را میگویم که وقتیکه قانون الهی چنینی که مشتمل بر جمیع معنویات و مادیات و تهذیب اخلاق  
و صلاح اعمال بشری و احکام و فرایضات دینی و معاملات دنیوی داریم در صورت محض  
لازم است کسی تمام نمائیم که این قواعد مد و صحر در میان است را باید و بعد از تحصیل معرفت  
و خصوص تقوی آنچه موجب تقوی و ترقی ذاتی باشد از تحصیل علوم و فنون هم بهره نمائیم  
و باقتضا وقت و عصر آنچه برای حسن تعیش و قوت و قدرت ملت است پرست آیم که منکوب  
و محظوظ دیگر نبوده باشیم نه اینکه با بعضی خیالات به اصل و به بنا بهشت تفرقه و تجزیه باشیم



(۱۳)

این مقصود بالذات بنده است والا منیتی که در خارج دایره احلاق و آداب و آمانت است  
بنده هرگز باور نمی‌دهم و آن منیت هرگز بریده خوش نمی‌نمرد و بلکه منیت ظاهر او را با  
هم معلول و محول می‌شمارم منیت او را با بیک بینش خبی براق و ضیاء در منهایه مکان می‌کند  
که حیت و صفا و نزاکت و عدالت و بختیاری از هر طرف عالم برخواسته محض با نجا فرایم  
آمده است بهیات بهیات که هر چیزیکه براق و ضیاء دار باشد طلا گردد  
بلیک کا و ماده ایشان برابره کا و ماده ما شیر دادن موجب حیرت و تعجب است  
اما از صد آدم نود و نه اش بیک کا و صاحب نبودن زیاده از آن باعث حیرت است  
تربیه و لطافت و نزاکت خاتونهای لوندون و پاریز را مکی حیرت که حیران نمائیم و در  
جادهای لوندون و پاریز موجب فقر صد و پنجاه هزار زن خانه بودن زیاده از آن باعث  
تخریب و تافت است محض حیرت و منیت او را در ظاهر مانند یک خاتون جمیله منیت و مظهر  
میماند اما در حقیقت و محال دقت خواهید دید که در آنها هیچ زلف و کسوف و بلبوسینه و شیشه  
برای مزیدی بر تن پرا زینیه بوده البتة و قاشقه نغیس بر نفس خیس ملاحظه و جبرها است  
بناءً علیه بالا رست که علوم و فنون که در میان ایشان موجود است اخذ نمائیم و کتبها و دار  
الفنونها که ایشان را نیز تا پیش بگیریم اما بیشتر از این دهها خود ما را با احلاق حسنه و آداب  
دینی و آمانت و حقیقت مملو نمود تراسی و کوشش نمائیم و با عموم هر چه از حقایق و عمل  
در کلمات بعضی مشکلیست و مشتبهین دیده باشیم بیک دید و شنیدن فریب نمی‌دهیم و مانند

(۸۴)

کودکان گرفته نتازیم بل اند عاقل و هوشیار بمواز نه و تحقیق سپرداریم آیات مال این عقید و عا  
این عمل بحیرت بجز در خارج اخلاق و وجدان و حقایق است و یا نیت  
بیازماییم و در وقت نمایم

چون سفالین کوزه را میخری امتحانی میکنی ای مشتری  
میزنی دستی بر آن کوزه چرا تا شنای از ظنن شکسته را  
بانک شکسته در کون می بود بانک چاوست پیشش میرود  
الحمد لله علی انعام حجه و السلام علی من اتبع الهدی  
بنام فرشته جناب سلطان محمد الکاتب شیخ الاسلام  
مملکت قفقاز فانی اخوند عبدالسلام آخوندزاده  
بقلم اینر بنده احقر احمد بن  
اخوند علی اکبر صدق زاده  
مرحوم کردی پند  
۱۳۱۴ هـ